

جنبش‌های دهائی بخش ملی  
در عصر ما  
و  
مسئله انتخاب راه رشد

از انتشارات :

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

- 
- جنبش‌های رهائی بخش ملی در عصر ما و مسأله انتخاب راه‌رشد
  - چاپ اول آبان ۱۳۶۱ - تهران
  - تیراژ ۸۰۰۰
  - از انتشارات سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
-

## پیشگفتار

انقلاب شکوهمند ضدامپریالیستی و مردمی میهن ما جزئی تفکیکناپذیر از روند جهانی انقلاب و حلقه‌ای بسیار حساس و موثر در زنجیره همپیوسته جنبش‌های رهایی‌بخش ملی است. شناخت عمیق و درست مسایل انقلاب ایران و دفاع پیگیر، مسئولانه و صادقانه از این دستاورد پرشکوه رزم خونین توده‌های ستمدیده میهن‌مان، قبل از هر چیز در گروه شناخت مشخصات بنیانی دوران معاصر و قوانین تکامل انقلاب در این دوران است. شناخت درست مقام و موقعیت جنبش‌های رهایی‌بخش ملی و مضمون اساسی این جنبش‌ها، در شرایطی که تضاد اساسی میان سوسیالیسم و سرمایه‌داری هر روز دامنه و ژرفای بیشتری می‌یابد و بطور گسترده‌تری همه روندهای انقلابی را سمت می‌دهد، بطور بلاواسطه مبنای شناخت جنبش‌های ملی در هر کشور خاص و از جمله مبنای شناخت مسایل انقلاب ایران است.

آموزش‌های بی‌پایه و بکلی نادرست مائوئیستی، تروتسکیستی و آنارشستی درباره تحولات انقلابی دوران ما واز جمله درباره مضمون و محتوای جنبش‌های رهایی‌بخش ملی و قوانین ناظر بر تکامل این جنبش‌ها، همچون ستون پنجم دیگری است که در بسا موارد کاری‌ترین ضربات را بر انقلاب وارد می‌کند.

نقش بسیار مخرب این ستون در همه محاسبات امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم آمریکا جایی ویژه و برجسته دارد. در واقع اثر سمومی همچون "سوسیال‌امپریالیسم"، "دواپر قدرت"، "سه‌جهان"، "روزیونیسم خروشچفی" و غیره در مغز نیروهای انقلابی و منحرف شدن آنها از این طریق هرگز برای امپریالیسم فایده‌ای کمتر از به پرواز در آوردن "ب ۵۲" و فرو ریختن بمب‌های ناپالم بر سر خلق‌های محروم ندارد.

هنگامیکه آموزش‌های مائوئیستی، تروتسکیستی و آنارشستی بتوانند هزاران جوان "مجاهد" و "مبارز" را علیرغم نیت آنها درست همچون سپاه

ضربتی امپریالیسم در کوچه و خیابان و کوه و بیابان به جان انقلاب و نیروهای انقلابی بیاندازند، دیگر چه دلیلی دارد که امپریالیسم جهانی و متحدین آن نیز صدور و اشاعه این آموزش‌های مسموم کننده را بسان هجومی مستقیم و خونین به انقلاب تلقی نکنند و نقش استراتژیک برای اشاعه این سموم قایل نشوند؟

در این سه ساله پس از پیروزی انقلاب بزرگ بهمن ماه کشتاری که مائوئیسم، آنارشیزم و تروتسکیسم از نیروهای انقلابی کرده است چندان کمتر از کشتار جنگ تحمیلی آمریکایی - صدامی نیست . عوامل و مهره‌های آمریکایی همچون قطب‌زاده‌ها، یزدی‌ها، بنی‌صدرها، امیرانتظام‌ها و غیره در تلاش برای صعود از نردبان قدرت و محروم کردن انقلاب از حمایت دوستان و متحدین داخلی و خارجی و سرانجام مسخ آن به سود امپریالیسم آمریکا بیش از همه از آموزش‌های مائوئیستی سود بردند . بسیاری از اشتباهات، توهمات و دیرجنبی‌های بخش مهمی از مسئولین جمهوری اسلامی ایران، که به نوبه خود آسیب‌های جدی بر انقلاب وارد آورده است، در نتیجه القات و تبلیغات مائوئیست‌های درون و برون حاکمیت بوده است .

همه این مسایل نشان می‌دهند که مبارزه علیه اندیشه‌های انحرافی و ضدانقلابی مائوئیستی، تروتسکیستی و آنارشیزمی در شرایط انقلاب ایران به مبارزه‌ای بسیار حیاتی و مبرم که بطور جدی با بقا و پیشرفت انقلاب مرتبط است، میدل گشته است . مبارزه موثر با القات، تبلیغات و کلا "نگرش‌های مخرب مائوئیستی و امثالهم و کوشش در راه غلبه بر ناآگاهی‌ها، ندانم‌کاری‌ها و اشتباهات بس زیانبار برخی از نیروهای انقلابی تنها و تنها بر پایه اشاعه شناختی درست از مسایل انقلاب بر بستر شرایط و تجارب عینی ممکن است .

واقعیت نشان می‌دهد که اندیشه‌های انحرافی با هر شکست، قالبی نو و زیرکانه‌تر برای ابقای خویش می‌جویند . از همین رو بدون اینکه اشکال عمده و شناخته شده این نگرش‌ها را از زیر ضرب خارج کنیم همواره باید تازه‌ترین قالب‌ها و شگردهای اندیشه‌های انحرافی و ضد انقلابی را با سرعت تشخیص دهیم و بیدرنگ مردم و نیروهای انقلابی را نسبت به آنها آگاه سازیم . دیالکتیک این پیکار چنان است که هر دم نبرد، اشکال پیچیده‌تر و ظریف‌تر می‌یابد، تا آنجا که اندیشه‌ها و گرایش‌های انحرافی حتی در قالب‌هایی بکلی مغایر با محتوای خویش به میدان می‌آیند .

از همین رو نبرد ما نیز باید هر دم دقت و دامنه بیشتری بیابد . در راستای این مبارزه بررسی مکرر و مستمر بنیان اندیشه‌ها و آموزش‌های انحرافی مائوئیستی و امثال آن و توضیح علمی مسایل اساسی دوران معاصر و قوانین و مختصات تکامل روند انقلابی در این دوران نقش درجه اول دارد . تنها این پایه است که مسایل انقلاب ایران بدرستی شناخته می‌شوند و اندیشه انحرافی درهم می‌شکنند .



در میان انواع انحرافات و آموزش‌های فلاکت باری که مائوئیسم اشاعه داد، شبه‌تئوری‌های مائوئیستی مربوط به جنبش‌های رهایی‌بخش به ازای ضایعات سنگینی که در عمل به بار آورد، جای ویژه‌ای دارد . از آستانه دهه ۱۹۶۰ و بویژه همزمان با انقلاب فرهنگی مائو در چین، مائوئیست‌ها کوشیدند تا نقطه‌نظرهای خود را در باره جنبش‌های رهایی‌بخش و راه انقلاب در کشورهای رها شده از بند استعمار و چگونگی گذار به سوسیالیسم در این کشورها، به نیروها و کشورهای مرفقی و انقلابی القا کنند .

این نظرات که بر پایه تحریف مضمون دوران معاصر و قانونمندی‌های تکامل انقلاب در این دوران شکل گرفتند از جایگاه جنبش رهایی‌مندی در پروسه انقلاب جهانی و ویژگی‌های تکامل آن تصویری مغایر با واقعیت و انحرافی ارائه می‌دادند . و در نهایت با جایگزین کردن دهقانان به جای طبقه کارگر و سپردن نقش و رسالت انقلابی او به رعیت‌ها و خرده‌بورژوازی روستایی، همه قانونمندی‌ها و آموزش‌های مارکسیسم - لنینیسم را نفی می‌کردند . مائو در این زمینه می‌گوید "نظام سیاسی دمکراسی نوین اساساً در حکومت دهقانی متجلی می‌گردد" . نسخه ماورای انقلابی مائوئیسم درباره دیکتاتوری پرولتاریا، برای کشورهایی که بطور کلی فاقد پرولتاریا بودند، یا پرولتاریا تازه در عرصه مناسبات اجتماعی آنها جوانه می‌زد، و برای انقلاب سوسیالیستی در زمانی که حتی شرایط کم‌رنگ عینی و ذهنی برای آن وجود نداشت، در آغاز با پرشورترین و بی‌پروا ترین جمله‌پردازی‌های شبه انقلابی رنگ‌آمیزی شده بود . این افسون به اصطلاح تئوریک که با تردستی از پیروزی عظیم انقلاب چین برای خود اعتبار می‌ساخت، می‌توانست در غیاب آزمون عملی تا چندی تاثیراتی بر نیروهای انقلابی کم تجربه

در کشورهای زیرسلطه که ناشکیبا در آرزوی چیرگی هرچه سریعتر بر عقب ماندگی مزمین و عمیق میهن خود بودند بگذارند و در مواردی برخی از آنها را بشوراند و جذب کند.

مائوئیست‌ها در سال ۱۹۶۰ مدعی شدند که تئوری دور زدن مرحله سرمایه‌داری برای کشورهای رشد یافته‌ای که استقلال خود را بدست می‌آوردند، بی‌پایه است و "راه رشد غیر سرمایه‌داری" حرف پوچی است. آنها بطور گسترده دست به تبلیغ زدند که "این تئوری‌های انحرافی، فقط مصوبات حزب کمونیست شوروی و احزاب طرفدار مشی آن است و ربطی به مارکسیسم-لنینیسم ندارد."

مائوئیست‌ها عنوان کردند که "مرکزیت مبارزه انقلابی در جهان به جنبش‌های رهایی‌بخش ملی منتقل شده" و "تضاد عمده در این دوره، تضاد میان خلق‌های زیر ستم و امپریالیسم جهانی است" و "دیگر تضادهای جهان از منشور این تضاد عمده می‌گذرد."

مائوئیسم در آن هنگام هنوز آشکارا تا حد نفی سوسیالیسم واقعا موجود سقوط نکرده بود، اما در این برداشت از بنیاد کج، تمام ابزار و مصالح مورد نیاز این دعوی وجود داشت. نخستین ثمره این برداشت مائوئیستی از جنبش‌های رهایی‌بخش ملی انکار صریح خصلت اساسی دوران تاریخی جاری، یعنی دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم در مقیاس جهانی بود. ویژگی دوران حاضر این است که مضمون اصلی و جهت و محتوی اصلی آن را نیروهای سوسیالیستی تعیین می‌کنند. در مرکز تحولات انقلابی دوران ما طبقه کارگر جهانی و دستاورد بزرگ مبارزات آن، سیستم جهانی سوسیالیستی قرار گرفته است و همین نیرو در معیت جنبش‌های رهایی‌بخش ملی، "قشر اصلی پیشرفت" تاریخ را تشکیل می‌دهند. لنین در توضیح اسلوب علمی مارکس بر آن بود که شناخت جامع و اساسی "هر روند و پدیده عمده در سطح ملی و بین‌المللی" از معبر شناخت دوران تاریخی مربوطه می‌گذرد. در پرتو این اصل باید "نخست این مطلب درک شود که جنبش کدام طبقه، قشر اصلی پیشرفت محتمل را در این اوضاع مشخص تشکیل می‌دهد."

اگر قرار باشد به جای طبقه کارگر جهانی و دستاورد سترگ پیروزی‌های آن سیستم جهانی سوسیالیستی، جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در "مرکزیت مبارزه انقلابی جهان" قرار گرفته باشند، اگر قرار باشد "قشر اصلی پیشرفت در اوضاع مشخص" کنونی نیروهای انقلابی غیر پرولتری که اکثریت قاطع جنبش‌های رهایی‌بخش از آنان نیرو می‌گیرد، باشد، در آن صورت این باور که "خصلت عصر ما انتقالی بودن آن است که محور آن پیکار بین دو نظام مخالف است" به خودی خود نقش بر آب می‌شود. مخدوش کردن محتوای تحولات انقلابی دوران معاصر و مشخصات اساسی این دوران، اولین گام بلند در راه مخدوش نشان دادن انقلاب جهانی و حاشای سوسیالیسم واقعا

موجود، بمثابة نوک زوبین آن است.

برداشت مائوئیستی از جنبش‌های رهایی‌بخش ملی و مشخصه‌های دوران تاریخی کنونی واقعیت را واژگونه می‌کند. این برداشت، امکان پیروزی قطعی جنبش‌های آزادی‌بخش را در شرایط نوینی که حضور فعال سیستم نیرومند سوسیالیستی در جهان پدید آورده نمی‌بیند، بلکه نقش سیستم جهانی سوسیالیستی و پرولتاریای بین‌المللی را تحت الشعاع نقش جنبش‌های رهایی‌بخش تا مرز نزدیک به هیچ کوچک می‌کند. اصولاً امکان پیروزی جنبش‌های رهایی‌بخش ملی، یکی از دستاوردهای بزرگ عصر انقلابی گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم در گستره بین‌المللی است. لنین با چنین درکی بود که در طلوع پیروزی اکتبر که همان دروازه دوران نوین است، هرگونه دورنمایی را برای جنبش‌های رهایی‌بخش ملی فقط و فقط بشرط پشتیبانی پرولتاریای بین‌المللی و تنها "در پیوند مستقیم با مبارزه انقلابی جمهوری شوروی علیه امپریالیسم بین‌المللی" قابل تصور دانست.<sup>۱</sup>

پندار مائوئیستی در مورد جنبش‌های رهایی‌بخش ملی که دهه ۶۰ جولانگاه پرهیاهوی آن بود، با تحریف نقش واقعی جنبش‌های رهایی‌بخش ملی و گستره اثرات آنها در این برهه از تاریخ و با کتمان نقش تعیین‌کننده طبقه کارگر جهانی و سیستم جهانی سوسیالیستی در روند انقلاب جهانی بر آن بود تا جای پرولتاریا را در عرصه جهانی به دمکرات‌های انقلابی و بویژه دهقانان بسپارد.

اغراق مائوئیست‌ها در مورد نقش جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در سیر تحولات انقلابی جهان بهیچ وجه مبنی بر درک امکان‌ات نوین حاصل آمده از پیروزی انقلاب اکتبر نبود. مائوئیست‌ها در راستای انحطاط فکری خویش این امکان‌ات سترگ را صریحا انکار کردند. مائوئیست‌ها در راستای انحطاط خویش سرانجام تداوم پیروزی انقلاب اکتبر را نفی کردند و مضمون اساسی عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را نفی نمودند و عصر نوین را همان عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری اعلام کردند.

تحریف و نفی مشخصات اساسی دوران معاصر، امکان‌اتی که در این دوران در اختیار جنبش‌های رهایی‌بخش ملی قرار گرفته و تحولی که در مضمون و سمتگیری عمومی این جنبش‌ها پدید آمد، آشکارا و عمیقا "ادعاهای مائوئیسم را در مورد نقش بی‌همتای جنبش‌های رهایی‌بخش ملی از محتوا خالی کرد و سرانجام دروغ پردازی غرض‌آلود آنها را علیه نیروهای انقلابی دوران ما و از جمله علیه خود جنبش‌های رهایی‌بخش ملی آشکار کرد. مثلاً در حالیکه مائوئیسم می‌کوشید "جهان سوم" را میدان اصلی پیکار علیه امپریالیسم، جنبش‌های رهایی‌بخش ملی را جریان مرکزی این پیکار و نیروهای غیر پرولتری را نیروهای "عمده" آن وانمود کند، در همان حال امکان‌ات واقعی گسترش یافته جنبش‌های رهایی‌بخش ملی را نادیده می‌گرفت و توان این جنبش‌ها را برای گزینش راه رشد غیر سرمایه‌داری، که در واقع سترگ‌ترین و اساسی‌ترین امکانی

بود که پیروزی انقلاب کبیر اکتبر و ظهور سیستم سوسیالیستی در عرصه گیتی در اختیار این جنبش‌ها قرار داده بود، نفی و توهمی بی پایه قلمداد می نمود. مائو تز "دمکراسی نوین" خود را که باصطلاح "راه سوم" و "مدل چینی" برای همه کشورهای تازه رها شده بود، درست در برابر تئوری لنینی راه رشد غیر سرمایه داری علم کرد: مائو بر آن بود که "نظام سیاسی دمکراسی نوین اساسا" در حکومت دهقانی متجلی می گردد" ۱ و "انقلاب دمکراتیک نوین" از لحاظ ماهیت اجتماعی اساسا "بورژوا دمکراتیک خواهد بود" ۲ علی رغم همه تناقض گویی های مائو که از مآدون راست تا مافوق چپ نوسان می کند، این درک بسیار نادرست و راست روانه وی از انقلاب های رهایی بخش ملی به اشکال مختلف تداوم یافت و نقش مهمی در ساختمان فکری مائوئیسم ایفا کرد. نظریات مائو در باره باصطلاح "دمکراسی نوین" و "انقلاب دمکراتیک نوین" آشکارا نشان می دهد که در کنار اغراق بی پایه مائوئیسم در مورد نقش جنبش های رهایی ملی در روند انقلاب جهانی، ظرفیت های نوین جنبش های رهایی ملی در عصر ما، که در پرتو وجود سوسیالیسم واقعا "موجود شکفته شدند، بطور کامل نفی می شود.

رهبران چین از سرهم بندی کردن شبه تئوری های مائوئیستی در مورد جنبش های رهایی ملی از همان آغاز هدف های ویژه ای را که با گرایش های ناسیونالیستی و عظمت طلبانه آنان انطباق داشت، در مدنظر داشتند. کوشش دستگاه رهبری ناسیونالیست و عظمت خواه چین آن بود که زیر پرچم دفاع از جنبش های رهایی بخش ملی، "جهان سوم" را بعنوان "مرکز تحولات انقلابی جهان"، نه در کنار، بلکه در برابر طبقه کارگر جهانی و کشورهای سوسیالیستی قرار دهد و با توسل به اینکه چین هم کشوری از "جهان سوم" و "بزرگترین این کشورها" و "سرمشق و نمونه مشخص این کشورهاست" خود پرچم سرکردگی "اکثریت" را در جهان به کف گیرد. تداوم انحطاط گریزناپذیر مائوئیسم و تکوین باصطلاح تز "سوسیال امپریالیسم" و "سدهان" درست در راستای همین گرایش های بنیاد راست و ضد انقلابی رهبران چین صورت گرفت.

در کنار این نظریات مائوئیستی، نقطه نظر های چپ روانه دیگری وجود داشت که ارزیابی آن از جنبش های رهایی بخش ملی بظاهر در خلاف جهت مائوئیسم سیر می کرد. این نظرگاه هرگونه مرزی را میان انقلاب های بورژوازی و بورژوا-دمکراتیک گذشته با جنبش های رهایی بخش ملی و انقلاب های ملی و دمکراتیک دوران کنونی حذف می کرد و در عمل اکثریت قاطع جنبش ها و انقلاب های اخیر را که زیر رهبری نیروهای انقلابی غیر پرولتری قرار داشتند، دارای خصلت، محتوا و سمتگیری بورژوازی می دانست. عاملین این دیدگاه که به گرایش های ماجراجویانه آنارشیستی آلوده اند، برپایه چنین

۱- آثار منتخب، ص ۲۵۹۰-۲۵۸

۲- همانجا، ص ۲۳۸.

برداشت هایی نتیجه می گرفتند که بدون رهبری بی واسطه طبقه کارگر و نمایندگان سیاسی او، هر انقلابی سرانجام آب به آسیاب سرمایه داری بین المللی خواهد ریخت و به تقسیم بین المللی کار در حوزه سرمایه انحصاری خواهد پیوست.

مائوئیسم دهه ۶۰ بظاهر جنبش های رهایی بخش ملی رانوک زوبین انقلاب جهانی می دانست و برخی از نیروهای چپ رو دیرروز و امروز در نهایت این جنبش ها را بعنوان نیروی ذخیره بورژوازی بین المللی تلقی می کردند و از جنبه انقلاب جهانی بیرون می گذاشتند. اما این دو ارزیابی، علی رغم جلوه تناقض آمیزشان، دو شاخه یک درخت بودند که از ریشه به هم می پیوستند. این هر دو دیدگاه به یکسان به جنبش های رهایی بخش ملی ضربه می زدند، اگر چه هر یک از موضع متفاوتی آنها را منزوی و خلع سلاح می کردند.

نخستین و مشخص ترین ثمرات تزه های مائوئیستی در اعوای "م. گیتا" رئیس جمهوری و دیگر دمکرات های انقلابی "مالی" و رویدادهای فاجعه انگیز سال ۱۹۶۵ اندونزی رخ نمود. در این بلایا سیاست و وسوسه های خون آلود مائوئیست های پکن نقش سنگینی داشت. مائوئیسم جای واقعی جنبش های ضد امپریالیستی خلق های عقب نگه داشته شده را در جریان انقلاب جهانی تحریف می کرد، آنها را از تکیه گاه ها و متحدان طبیعی اشان یعنی مجموعه سوسیالیسم جهانی و پرولتاریای بین المللی محروم می ساخت، به چپ روی و ماجراجویی می کشاند، منزوی می کرد، به ورطه ناسیونالیسم تنگ نظر و خود محور بین سوق می داد و موجبات زوالشان را مهیا می کرد. تحریف جا و مقام جنبش های رهایی بخش ملی در روند واحد انقلاب جهانی نمی توانست با تحریف جا و مقام سوسیالیسم واقعا" موجود و طبقه کارگر جهانی در این روند ملازم نباشد. این شعبده علی الحساب جنبش های رهایی بخش ملی را از صورت متحد عینی نیروهای پیشاهنگ انقلاب جهانی، به رقیبی آغشته به انواع سوءظن بدل می کرد. جدایی جنبش های رهایی بخش ملی از سوسیالیسم واقعا" موجود، جواز مرگ این جنبش ها است.

چپ روها بنحو دیگری جنبش های رهایی بخش ملی را از متحدان آنها جدا می کردند. آنان در عرصه ملی مارکسیست ها را علیه رهبری غیر پرولتری جنبش تحریک می کردند و به بهانه تامین هژمونی پرولتاریا بر جنبش، خلع ید از دمکرات های انقلابی را تنها راه ممکن نشان می دادند. این مشی، نیروهای چپ را به دور شدن از انقلاب و توده انقلابی فرا می خواند، در عمل نیز سوءظن و خصومت دمکرات های انقلابی را علیه مجموعه نیروهای چپ دامن می زد و در نهایت جنبش انقلابی را به تفرقه و ضعف می کشاند. بازتاب این سوءظن و بی اعتمادی در مناسبات جهانی دمکرات های انقلابی که کمبود تجربه سیاسی آنها با انواع پیشداوری ها و خرافه های تئوریک تشدید می شد، با کشورهای سوسیالیستی نمی توانست بی تاثیر باشد. چپ روها مشی ماجراجویانه خود را بر این محمل تئوریک استوار می کردند که گویا

دمکرات‌های انقلابی در نهایت جز سرمایه‌داری مقصد دیگری ندارند. درحکمی که آنها بر بستر این محمل تئوریک صادر می‌کردند، این معنی مستتر است که دمکرات‌های انقلابی وکلا "خرده‌بورژوازی انقلابی در دوران ما در همان امکانات و افق‌های تاریخی محصورند و همان ظرفیتی را دارند که در عصر سرمایه‌داری فرازند و عصر امپریالیسم دارا بودند. چپ‌روها از این حکم بیراه، نتیجه بیراهتری می‌گرفتند که: "هرگونه حمایت احتمالی از رهبری غیرپرولتری در جنبش‌های رهایی‌بخش ملی و انقلاب‌های دمکراتیک ضد امپریالیستی و همکاری با این نیروها، فقط می‌تواند موقتی، مشروط و تاکتیکی باشد." که یعنی:

نیروهای هوادار سوسیالیسم علمی برای تامین هژمونی خود که حیات انقلاب بسته به آن است، باید در کمین رهبری غیر پرولتری جنبش بنشینند و همین که فرصتی دست داد، دمار از روزگار آن برآورند.

نه شبه تئوری‌های مائوئیستی در باره جنبش‌های رهایی‌بخش و نه نظرات چپ روانه و آنارشستی مورد وصف که همپیوندی طبقاتی وایدئولوژیک نیرومندی با هم داشتند، بهیچ‌وجه تازه و ابداعی نبودند. شبه‌تئوری "انتقال مرکزیت مبارزه انقلابی در جهان به جنبش‌های رهایی‌بخش ملی" در دهه ۲۰ قرن حاضر در آرا و بینش بخشی از انقلابیون آسیایی که مبارزه رهایی‌بخش ملل خویش را همسان و هم‌تراز با جنبش بین‌المللی کارگری و در راس آنها با انقلاب اکثر می‌دیدند، تجلی داشت. "م. ن. روی" کمونیست معروف هندی در دومین کنگره کمینترن عنوان می‌کرد که گویا "سرانجام جنبش انقلابی در اروپا کاملا" بستگی به پیشرفت انقلاب در شرق دارد"۱. لنین این نظر را از آن جهت که در ژرفای خود دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین و دیگر دمکرات‌های انقلابی را بمثابة نیروی محرکه اصلی جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در شرق کاملا" جایگزین پرولتاریای جهانی می‌کرد، مردود می‌شمرد. لنین پندار برخی از انقلابیون آسیایی را پیرامون "نقش عمده شرق در روند انقلابی جهان" بسی اغراق‌آمیز می‌خواند؛ ۲ و مبارزان اصیل را از آن بزرگوار می‌داشت. بررسی جنبش‌های رهایی‌بخش در پرتو و در پیوند با جنبش جهانی کارگری نمی‌تواند و نباید واژگونه شود و بصورت بررسی و ارزیابی جنبش بین‌المللی کارگری و کمونیستی در پرتو و در راستای تاثیرات جنبش‌های رهایی‌بخش ملی درآید. ۳

نظرات مائوئیستی در دهه ۶۰ که به‌ظاهر درباره جنبش‌های رهایی‌بخش ملی مبالغه می‌کرد به‌همان اندازه تازگی داشت که نظرات طیفی از چپ‌روها که این جنبش‌ها را بدون رهبری پرولتاریا به‌هیچ می‌رساندند. "سراتی" نماینده سوسیالیست‌های ایتالیایی در کنگره کمینترن این مضمون را چنین بیان می‌کرد:

"جنبش رهایی‌بخش ملی فقط در صورتی می‌تواند انقلابی باشد که طبقه کارگر سیاست‌های طبقاتی خود را داشته باشد. فقط از طریق انقلاب پرولتری و رژیم شورایی است که ملت‌های تابع می‌توانند خود را آزاد کنند."

هم‌آن مبالغه و افراط‌گری که مائوئیسم در مرحله‌ای از تاریخ خود شکلی از آن را منعکس می‌کرد و هم این سکتاریسم چپ‌روانه که برخی از چپ‌روهای ما نمایندگی آن را در مقیاس ملی به عهده دارند، به‌دلیل جوهر یگانه طبقاتی‌اشان از آغاز، در جلوه‌های متنوع خود عناصری از یکدیگر را به وام گرفته‌اند، درهم نفوذ کرده‌اند، باهم ترکیب یافته‌اند و حتی از لحاظ صوری به هم تبدیل شده‌اند. تنوع و رنگارنگی در صورت، با حفظ ماهیت کهنه، نیاز اساسی این نظرات غیرواقعی برای ادامه بقا و گرم نگهداشتن بازار خویش است. جنبش انقلابی ایران و بطور مشخص جنبش چپ، از بدو پیدایش خود، از این نظرات انحرافی که بستر عمده آن مناسبات اجتماعی عقب مانده و وزن مخصوص بالای خرده‌بورژوازی و اقلتاریان و نیز خفقان سیاسی در میهن ما بوده است. خسارات بسیار متحمل شده است. مساله

پرولتاریای کشورهای سرمایه‌داری است" و سپس سوسیالیسم واقعا" موجود را با یک انگ "رویزیونیسم خروشچفی" عملا" مخدوش می‌کند، و با وقتی آنها را که روزی به گروه "راه‌کارگر" معروف بودند، اظهار می‌دارند: سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) "از سویی یکی از مهمترین مقدمات تئوری رویزیونیستی" راه‌رشد غیرسرمایه‌داری را می‌پذیرند و در مرحله کنونی تضاد میان کشورهای سوسیالیست و کشورهای امپریالیست را تضاد عمده جهانی می‌دانند، از سوی دیگر راه را برای پذیرش قهری تئوری خروشچفی هموار می‌کنند. آیا این روح "روی" و "مائو" نیست که در قالب آنها حلول کرده و حرف‌های کهنه را تکرار می‌کند؟ "راه‌کارگر" با کلماتی که حتی در ظاهر هیچ فاصله‌ای بین آنها و تئوری مائوئیستی وصف شده نیست، می‌گوید: "در این بیست‌سال گذشته قانون داغ انقلاب در کشورهای زیر سلطه بود". "تضاد اساسی و بنیادی عصر ماکه عصر بحران عمومی سرمایه‌داری است... تضاد میان خلقهای زیرستم و امپریالیسم جهانی است و تضاد مهم جهان تحت‌الشعاع همین تضاد قرار می‌گیرند." (به‌جزوه: مقالاتی از راه کارگر در باره راه‌رشد غیرسرمایه‌داری، حزب توده و رهبران سازمان فدایی (اکثریت) ص. ۱۱ تا ۲۸ مراجعه کنید.)

۱- دومین کنگره کمینترن، بولتن شماره ۱-۲۷، جولای ۱۹۲۵.

۲- شرح جلسات دومین کنگره کمینترن، ۱۹۲۵.

۳- بهیچ‌وجه تصادفی نیست که وارثان "م. ن. روی" و دنباله‌روی‌های شرمگین "مائو" در میهن ما هنوز التقاطی از جوهر این پندارهای ورشکسته را قرقه می‌کنند. وقتی فراکسیون "اقلیت" در مصوبات به اصطلاح نخستین کنگره خود اعلام می‌کند که "متحدین جهانی طبقه کارگر ایران به ترتیب جنبش‌های رهایی‌بخش، اردوگاه سوسیالیسم در

جنبش‌رهایی‌بخش ملی، شناخت ویژگی‌ها و استعدادهای آن، نقش این جنبش در روند انقلاب جهانی و مناسباتش با دیگر نیروهای انقلابی دوران، امکانات و دورنماهای نوین جنبش و قانونمندی‌های ژرفش و گسترش آن، وظایف نیروهای هوادار سوسیالیسم علمی در برابر جنبش‌رهایی‌بخش ملی و چگونگی تجربیات جهانی در این عرصه، مسأله‌ای است که گرچه به‌کرات مورد بررسی و کنکاش قرار گرفته و محور بحث‌های مختلف در صحنه جنبش انقلابی میهن ما بوده است، اما واقعیت‌های سیاسی نشان می‌دهد که همچنان روشن‌گری هر چه بیشتر جوانب این امر، برای نیروهای جدید که مدام به جنبش روی می‌آورند، ضرورت حتمی دارد. این بحث‌ها و کاوش‌ها برای اکثر جریان‌هایی که هنوز از اندیشه‌ها و گرایش‌های ماورای چپ‌رهایی‌نیافته‌اند و آنهایی که هنوز ته‌مانده گرد و غبار مائوئیسم را از جامه خود نتکانیده‌اند، نه‌فقط یک مسأله‌تئوریک، که یک ضرورت مبرم سیاسی است. درک ریشه‌ای انقلاب ایران و ارزیابی همه‌جانبه آن، بدون شناخت واقعی جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در این برهه از دوران تاریخی گذار جهانی از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و مراحل قانونمند آن ممکن نیست.

#### جنبش‌رهایی ملی و "دوران" تاریخی نوین

ایجاد سیستم استعماری در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، با تاریخ کامل سرمایه‌داری پیوندی سرشتی دارد. استعمار به مفهوم امروزی آن با تاریخ سرمایه‌داری آغاز می‌شود، اما سیستم استعماری، یعنی تقسیم سرزمین‌های جهان و ایجاد امپراتوری‌های مستعمراتی محصول مستقیم دوران امپریالیسم و از مشخصه‌های اصلی آن است. لنین در معرفی جان چرکین این تحول بود که نوشت: "امپریالیسم عصر ستمگری برملت‌ها بر شالوده تاریخی نوینی است."<sup>۱</sup>

خلفهای زیر ستم در کشورهای مستعمره، نیمه مستعمره و وابسته به سرمایه انحصاری همواره به اشکال و به درجات گوناگون با سلطه‌گران خویش در ستیز بوده‌اند، اما این مبارزات رهایی‌بخش تا هنگامیکه با مبارزات طبقه کارگر جهانی پیوند نیافت، نتوانست به‌ثمر برسد و آرمان‌های ملی را از شاخساران نبرد پر شکنجه و خونین خود بچیند.

انقلاب اکثر تحولاتی بیادای در تاریخ جامعه انسانی بوجود آورد، به عصر سرمایه‌داری خاتمه داد، کمربند امپریالیستی را در یک ششم از گستره زمین گسست، ثبات و استحکام سرمایه‌داری را در مجموعه خود متزلزل کرد، میدان عمل سیستم سرمایه‌داری را تنگ نمود و در درون این میدان تغییرات جدی پدید آورد. اکتبر نه‌تنها پرولتاریای جهانی را در مرزهای تاریخی نوینی قرار داد، بلکه روزنه جدیدی به روی جنبش‌های رهایی‌بخش ملی گشود

که پیروزی این جنبش‌ها را که تا آن زمان زمینه نداشت، بصورت یک امکان عینی و کاملاً واقعی درآورد. بیداری و خودآگاهی ملی که در پرتو اکتبر ظفرمند فروزان شد، جنبش آزادیبخش ملی را در حوزه مستعمرات و نیمه مستعمرات امپریالیستی مشتعل کرد و اینکه نخستین نبردهای پیروزمند رهایی ملی در جوار مرزهای جمهوری جوان شوروی شکوفان شد، خود برهان کارآیی نیرومند امواج برخاسته از اکتبر و اهمیت یاری‌کشور شوراهای بود.

پیوند ماهوی نبرد انقلابی پرولتاریا با جنبش‌رهایی‌بخش خلقهای اسیر، درآزمون انقلاب اکتبر به‌نحو درخشانی به اثبات رسید و از یک سرمشق تئوریک به یک سرمشق عینی و عملی ارتقا یافت. اکتبر در آئینه فتح خود نشان داد که جنبش‌رهایی‌بخش خلقهای اسیر روسیه در کنار جنبش دمکراتیک دهقانان برای گرفتن زمین، در آمیزش با مبارزه پرولتاریای روسیه برای برانداختن سرمایه‌داری، چه نیروی انفجاری شگرف و راهگشایی تولید می‌کند. با جمع‌بست این تجربه بود که لنین در نوامبر ۱۹۱۹ به تاکید گفت:

"انقلاب سوسیالیستی فقط و بطور عمده منحصر به پیکار پرولتاریای هر کشور علیه بورژوازی آن کشور نخواهد بود. این انقلاب، پیکار همه مستعمرات و کشورهای تحت ستم امپریالیسم و همه مناطق وابسته، علیه امپریالیسم بین‌المللی را نیز در بر می‌گیرد."<sup>۱</sup>

در این رهنمود با همه اختصار آن، روح دوران تاریخی نوین، تضاد اصلی جهان در بستر این دوران گذار انقلابی و ارتباط متقابل طبقه کارگر و جنبش‌رهایی‌ ملی در چارچوب روند انقلاب جهانی تفسیر شده‌است. از منظر این تفسیر، سوسیالیسم پیروزمند، طبقه کارگر جهانی و جنبش‌های رهایی‌بخش ملی، سه گردان اصلی انقلاب جهانی هستند و اتحاد آنها، از تضاد مشترک آنها با امپریالیسم جهانی ناشی می‌شود. بدینسان نبرد اساسی ضد امپریالیستی در متن دوران تاریخی کنونی خصلت انقلابی پر تحرکی بروز می‌دهد و جدا از نیت مبارزان این جبهه، در عمل برای سوسیالیسم راه می‌گشاید.

لنین براین مبنا بود که شعار کلیدی "پرولتاریای همه کشورهای و خلقهای ستمدیده متحد شوید" را مطرح کرد و آن را پاسخی ضرور به شرایط عصری که فرا رسیده بود، خواند. او مسأله اتحاد حیاتی و تعیین کننده پرولتاریا و دیگر زحمتکشان و در راس آنها دهقانان را که شرط هر انقلاب ضد استعماری است، از محدوده یک کشور به صحنه بین‌المللی تحمیل داد. جهان را به‌مثابه یک کل گرفت که کشور پیروزمند سوسیالیستی و طبقه کارگر در آن نقش پیشاهنگ انقلابی و جنبش‌های رهایی‌بخش ملی نقش دهقانان را به‌عهده آرند و همپیوندی این دو نیرو انقلاب جهانی را به سر منزل می‌رساند. نین در گزارش به دومین کنگره سازمان‌های کمونیستی سراسری شوروی تاکید



کرد:

"تجربیات بلشویک‌ها در یک کاسه کردن وظایف ضد فتودالی، ضد بورژوازی با نیروهای انقلابی و تقویت اتحاد بین طبقه کارگر و دهقانان اکنون می‌تواند در مقیاس جهانی تجسم یابد."<sup>۱</sup>

این اندیشه ستون فقرات تئوری خلافتی است که بعدها چشم‌انداز راه غیرسرمایه‌داری را فرا روی جنبش‌های رهایی ملی قرار داد.

بدینسان انقلاب اکثر راه سیاسی جنبش‌های رهایی ملی را باز کرد، امکان صنعتی، فنی و اقتصادی تعیین‌کننده‌ای برای رشد موفقیت‌آمیز این جنبش‌ها در دسترس آنها گذاشت و تئوری منسجم و خلاقانه‌ای را نیز چون چراغ فرا راه آنها گرفت و هواداران سوسیالیسم علمی را در حوزه جنبش‌های انقلابی و برای تقویت جنبش‌های مزبور به این تئوری مجهز کرد. این مرحله کیفی نوینی در بین‌المللی شدن روند تاریخ و در بین‌المللی شدن بنیاد انقلاب‌های رهایی‌بخش ملی بود. جنبش‌های رهایی ملی به‌یمن انقلاب اکثر امکان پیروزی یافتند، اما خود در تحکیم پیروزی اکثر موثر واقع شدند. در شرایطی که میهن اکثر از سوی سرمایه‌داری امپریالیستی در حلقه محاصره سیاسی و اقتصادی و در معرض انواع توطئه‌ها و یورش‌های نظامی بود، جنبش‌های رهایی‌بخش ملی به‌نوبه خود با درگیرکردن بخشی از نیروهای امپریالیسم در جبهه پیکار برای رهایی ملی به‌جمهوری نوحاسته یاری دادند تا سازمان لازم را برای تحکیم مواضع خود پدید آورد. این تاثیر یاری بخش دوجانبه، نشانگر دیالکتیک عینی در مناسبات خود بخود نیروهای سوسیالیستی و جنبش‌های رهایی ملی بود.

انقلاب اکثر و نتایج حاصل از جنگ جهانی، هم اهرم نیرومند جنبش‌های ضدامپریالیستی در مناطق مستعمره، نیمه‌مستعمره و وابسته، و هم عامل اصلی نخستین مرحله بحران عمومی سرمایه‌داری بود. شکسته شدن حلقه محاصره از گرد نخستین کشور سوسیالیستی و تبدیل سوسیالیسم به یک سیستم بین‌المللی که با اوجگیری فزاینده جنبش‌ها و انقلاب‌های رهایی‌بخش ملی قرین بود، به‌دومین مرحله بحران عمومی سرمایه‌داری منجر شد. جدا شدن ۱۱ کشور با جمعیتی بیش از ۷۰۰ میلیون نفر از سیستم سرمایه‌داری، گسترش جغرافیای سوسیالیسم در ۲۶ درصد از کره زمین که ۲۵ درصد از سکنه جهان را در برمی‌گرفت، تناسب جدیدی از نیروها را شکل داد که امواج و زلزله‌های سیاسی نشأت گرفته از آن نمی‌توانست دنیا را از بیخ و بن نلرزاند. بحران عمومی سرمایه‌داری و بگونه‌ای برجسته و حاد، دومین مرحله آن، با سه مشخصه پایهای درآمیخته بود:

۱- اکثر از مرزهای ملی به‌مرزهای بین‌المللی فرا روید و تمامی عرصه‌های زندگی جامعه معاصر را در شعاع تاثیر خود گرفت. پیدایش سیستم سوسیالیستی

۱- گزارش به دومین کنگره سازمان‌های کمونیستی خلق‌های شرق-۱۹۱۹-  
مجموعه آثار، ج ۳۰، ۳۰.

نمایانگر این بود که مناسبات تولیدی تراز نوینی پدید آمده که با خصلت نیروهای مولده معاصر هماهنگ است.

۲- تضاد بین بورژوازی انحصارگر از یک‌سو و طبقه کارگر و تمامی زحمتکشان از سوی دیگر شدت دم‌افزونی گرفت و خصلت انحصاری-دولتی امپریالیسم تعمیق شد. در سیستم سرمایه‌داری حلقه‌های ضعیف تازه‌ای نمایان گشت. بحران نه تنها اقتصاد سرمایه‌داری، بلکه در فرایندی دوارانگیز عرصه سیاست، ایدئولوژی، اخلاقیات و فرهنگ بورژوازی را نیز در خود فرو برد. ۳- گسترش پرشتاب جنبش‌های رهایی‌بخش ملی، ناقوس مرگ سیستم استعماری امپریالیسم را بصدا درآورد. تلاشی نهایی سیستم استعماری کهن در دستور روز تاریخ قرار گرفت. فرو ریختن سیستم استعماری کلاسیک، استعمار نو را در برابر مبارزه خلقها قرار می‌داد و مساله انتخاب راه رشد به مهمترین مساله و ضرورت انقلابی این خلقها تبدیل می‌شد.

فروپاشی سیستم مستعمراتی کهن، پس از انقلاب اکثر و ایجاد سیستم سوسیالیستی، برداشته‌ترین رویداد جهان معاصر است. این تحول عقبه جبهه امپریالیسم را خالی کرد و اقتصاد آن‌را در منگنه قرار داد. مستعمرات و کشورهای وابسته با استقلال سیاسی خود یک گره روی گره‌های طنابی که به گردن امپریالیسم افتاده بود، زدند؛ اما این استقلال هنوز لرزان، بی‌پشتوانه و آسیب‌پذیر بود. استقلال سیاسی، بدون استقلال اقتصادی کاملاً "بی‌دفاع" است. استقلال اقتصادی برای کشورهای عقب نگه‌داشته شده که تنها زاید‌های از اقتصاد امپریالیستی‌اند، بدون کنده شدن از تقسیم بین‌المللی کار سرمایه‌داری امکان پذیر نیست. واقعیتی چون راه غیرسرمایه‌داری، در حوضه جنبش‌های آزادیبخش ملی و انقلاب‌های ملی-دمکراتیک، از چنین ضرورتی سرچشمه می‌گرفت که بسرعت روید و تناور شد. گزینش راه غیرسرمایه‌داری از سوی برخی از جنبش‌ها و انقلاب‌ها، جبهه تازه‌ای را در جهت درهم‌ریزی و تلاشی اقتصاد جهان سرمایه‌داری گشود. این گزینش جغرافیای سیاسی و اقتصادی سرمایه‌داری بین‌المللی را تنگ می‌کرد. اگر جنبش‌های رهایی‌بخش گذشته به‌برکت امکانات دوران تاریخی جاری، تومار استعمار کهنه را درهم پیچیدند، کشورهایی که از راه رشد سرمایه‌داری روی برتافتند، زوال استعمار نو را اعلام کردند. ظهور این کشورها، هم‌عرض با تلاشی سیستم مستعمراتی امپریالیسم، مهمترین واقعه جهان معاصر، پس از ایجاد سیستم سوسیالیستی بود.

"امکان" و "واقعیت" انتخاب راه رشد

از نیمه‌های دهه ۵۰ سومین مرحله بحران عمومی سرمایه‌داری آغاز شد. ما پیش از این سیر جنبش‌های رهایی‌بخش را در رابطه تنگاتنگ با روند سوسیالیسم در کلی‌ترین خط آن بررسی کردیم و این دیالکتیک عینی را در صحنه دوران کنونی دیدیم. ما همچنین پیوند متقابل گسترش جبهه انقلاب

جهانی و افول جبهه امپریالیسم و ارتجاع را در آوردگاه تاریخ معاصر عیان کردیم و تاثیر این نبرد سهمگین را بر روی اجزای هریک از این دو قطب متضاد، به اجمال از نظر گذراندیم. در ادامه بحث، اکنون سومین مرحله بحران عمومی سرمایه‌داری را بطور عام در ارتباط با پیروزی‌های برگشتناپذیر جبهه انقلاب جهانی و بطور خاص در تاثیر دوجانبه آن با جنبش‌های رهایی بخش ملی، انقلاب‌های ملی و دمکراتیک و کشورهای که در راه غیرسرمایه‌داری کام نهادند، تجزیه و تحلیل می‌کنیم:

علایم سومین مرحله بحران عمومی سرمایه‌داری در شرایطی آشکار شد که علیرغم دو مرحله پیش، جهان درگیر جنگ قاره‌ای تنیده به انقلاب نبود. انگیزه عمده این مرحله از بحران را در مسابقه و رزم تمام‌عیار دو سیستم سیاسی - اقتصادی متضاد باید جست. در برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی، مشخصات این بحران چنین معرفی شده است:

" جدا شدن کشورهای جدید از سرمایه‌داری، تضعیف مواضع امپریالیسم در مسابقه اقتصادی با سوسیالیسم، فروپاشی سیستم استعماری امپریالیسم، حادث شدن تضادهای امپریالیسم در نتیجه گسترش سرمایه‌داری انحصاری - دولتی و افزایش نظامیگری، تشدید بی‌ثباتی و انحطاط درونی اقتصاد سرمایه‌داری که در ناتوانی روزافزون سرمایه‌داری در بهره‌برداری کامل از نیروهای مولده بازتاب می‌یابد (آهنگ نازل افزایش تولید، بحران‌های ادواری، استفاده ناقص از ظرفیت‌های تولیدی که بصورت مستمر درآمده است، بیگاری مزم) شدت یافتن مبارزه میان کار و سرمایه، حادث شدن تضادهای اقتصاد جهانی سرمایه‌داری، اوج بیسابقه ارتجاع سیاسی در همه جهات، امتناع از آزادی‌های بورژوازی و استقرار رژیم‌های فاشیستی و خودگامه در یک سلسله از کشورها، بحران ژرف در سیاست وایدنولوزی بورژوازی ..."

در تمام این مظاهر است که بحران عمومی سرمایه‌داری، بازتاب می‌یابد. بحران عمومی سرمایه‌داری در هریک از مراحل سه‌گانه خود بایک نقطه عطف تاریخی دگرگون‌ساز همراه بود:

الف- نخستین مرحله بحران عمومی سرمایه‌داری با انقلاب اکتبر و پایان استیلای بلامناع امپریالیسم بر سرتاسر سیاره مقارن بود.

ب- دومین مرحله بحران عمومی سرمایه‌داری با ایجاد سیستم سوسیالیستی و تقسیم جهان به دو اردوگاه از ریشه متضاد و آغاز تلاشی سیستم مستعمراتی کهن همزمان بود.

پ- سومین مرحله بحران عمومی سرمایه‌داری، با نابودی سیستم مستعمراتی امپریالیسم و ورود گروهی از کشورهای تازه استقلال به راه غیر سرمایه‌داری و ایفای نقش پیشاهنگ جنبش‌های رهایی ملی توسط این کشورها ملازم بود. ویژگی این مرحله، فرارویی بارز خصلت ضد امپریالیستی جنبش‌های رهایی ملی به خصلت ضد سرمایه‌داری بود. افزایش مستمر کشورهای رهایی که راه غیرسرمایه‌داری را انتخاب می‌کنند، چیزی نیست جز اثبات وجود یک امکان واقعی. ما امروز شاهد واقعیت یافتن امکانی هستیم که با اکتبر زاده

شده و نیرومندی روزافزون سوسیالیسم آن را بازم بیشتر رشد می‌دهد. اضمحلال کم و بیش کامل سیستم استعماری امپریالیستی، نشانه پایان نخستین مرحله جنبش‌های رهایی ملی بود. ۸۰ کشور بر روی ویرانه‌های نظام استعماری قد برافراشتند، اما این کشورها وارث عقب‌ماندگی همه‌جانبه و عمیق ناشی از سلطه دیرپا و مسخ‌کننده استعمار بودند. اقتصاد چند ساختاری کشورهای که به استقلال سیاسی نایل آمده بودند، از عقب‌ماندگی آنها در عرصه مناسبات تولیدی حکایت می‌کرد. در این کشورها، اغلب اقتصاد طبیعی، خرده‌کالایی و سرمایه‌داری در کنار هم و یا در ترکیب با هم حفظ شده و در تناسب‌های مختلف با یکدیگر بسر می‌بردند. برای کشورهای رها شده از استعمار و استعمارنو، انتخاب راه رشد، مبرمترین مساله بود. انقلاب‌های رهایی‌بخش که در دوران انقلاب‌های بورژوازی رخ می‌داد، تنها موانع قرون وسطایی را از پیش پای سرمایه‌داری برمی‌داشت. در آن دوران هیچ‌گزینه‌ای جز راه سرمایه‌داری وجود نداشت. اما این تقدیر محتمل، در عصر پس از اکتبر تغییر یافت. وجود دو نظام اجتماعی - اقتصادی ناهمساز، امکان انتخاب راه‌های متفاوت را برای خلقها مطرح می‌کرد. اما "امکان" هنوز تا "واقعیت" فاصله زیادی دارد. گزینش راه رشد تحت الشعاع چگونگی تناسب نیروهای اجتماعی در درون جامعه است. انتخاب راه رشد در کشورهای یادشده، یک مبارزه پرتلاطم طبقاتی است. "پراتیک نشان می‌دهد که مدت‌ها طول می‌کشد تا مستگیری اجتماعی تعیین شود، چرا که این انتخاب یک اقدام آتی و قطعی نیست، بلکه نتیجه روند متناقضی است که متضمن پیشرفت‌ها و واگست‌هایی است."

جنبش‌های رهایی بخش ملی در دوران ما، پس از کسب قدرت سیاسی بر سر گزینش راه رشد با سه امکان گوناگون روبرو هستند:

۱- اگر نیروهای بورژوازی ملی قدرت را بدست گیرند انقلاب فلج می‌گردد و راه سرمایه‌داری در پیش گرفته می‌شود. بورژوازی بنا بر ماهیت طبقاتی خویش راه سازش با امپریالیسم و وابستگی به سرمایه‌داری جهانی را برمی‌گزیند.

۲- اگر نیروهای میانی روی کار بیایند و قدرت در دست نیروهای ضد امپریالیست و دمکرات انقلابی متمرکز شود امکان ورود به راه غیرسرمایه‌داری فراهم می‌شود.

۳- اگر رهبری در دست حزب طبقه کارگر قرار گیرد رشد سرمایه‌داری با انقلاب سوسیالیستی قطع می‌شود و درد و تعب راه میان بر رشد به حداقل می‌رسد.

۱- انقلاب‌های رهایی‌بخش ملی دوران معاصر، ک.ن. برونتنس،

ترجمه: ا. پویا، ج. اول، ص. ۱۴۵.



وجود بقایای نیرومند مناسبات عشیرتی، فئودالی و نیمه فئودالی در کشورهای تازه از بندرسته، در اکثر موارد با ضعف یا نبود جنبش کارگری و نبودن مبنای اجتماعی وسیع برای فعالیت احزاب سیاسی معتقد به سوسیالیسم علمی همراه است.

در چنین مواردی ضعف وضعیت سازشکارانه بورژوازی ملی و مغایرت هدف‌های آن با روند جنبش‌رهایی ملی در عصر ما از یک سو و ضعف قطب متضاد بورژوازی یعنی طبقه کارگر در شرایط کشورهای تازه از بند رسته و کم‌توانی معمول آن برای سازماندهی و بسیج توده‌ها و کسب رهبری جنبش در این کشورها، شرایط مساعدی برای قرار گرفتن اقشار میانه و از آن زمره خرده‌بورژوازی شهر و روستا در صف مقدم جنبش فراهم می‌کند. در عرصه ملی ناتوانی یا کم‌توانی پرولتاریا و سازمان پیشاهنگ آن برای بسیج و رهبری توده‌ها در جنبش‌رهایی ملی به اقشار میانه میدان می‌دهد تا رهبری جنبش را به کف گیرند، این امکان اساساً در نتیجه توانایی پرولتاریا در مقیاس جهانی، در نتیجه پیروزی انقلاب اکتبر، در نتیجه تأمین رهبری پرولتاریا در روند جهانی انقلاب و به اتکای شرایط ناشی از مقابله همه‌جانبه سیستم جهانی سوسیالیستی با امپریالیسم فراهم آمده است.

این پدیده، یعنی نقش نوین و بالنده اقشار میانه در حوزه جنبش‌های رهایی‌مندی، خود یکی از آثار تبعی عصر ما یعنی عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و یکی از بارزترین نمودهای آن است. تنها در شرایط قوام هژمونی جهانی پرولتاریا و پدیدار شدن سوسیالیسم بعنوان یک نیروی گسترش‌یابنده در برابر سرمایه‌داری رو به زوال و بعنوان یک نمونه و سرمشق در برابر خلق‌ها و یک پشتیبان توانمند مبارزه خلق‌های جهان است که مفر تاریخی و فضای تنفسی مساعدی برای نمایندگان سیاسی اقشار میانه و دولت‌های دمکراسی انقلابی پیدا شد. دولت‌های دمکراسی انقلابی پدیده‌های

نوظهور در عرصه جهانند و از جهت خصایل طبقاتی و نقش سیاسی، از انواع دولت‌های پیش از خود متمایزند. در کشورهای رشد‌یابنده که دهقانان پرجمعیت‌ترین بخش خلق‌اند، خرده‌بورژوازی و نیمه پرولتاریای شهری توده کثیری را تشکیل می‌دهد، قبایل و ایلات و عشایر در ترکیب جمعیت جای بزرگی را اشغال می‌کنند، دولت دمکراسی انقلابی بازتاب خواست‌ها، آرمان‌ها، منافع و گرایش‌های این توده‌های انبوه میلیونی و نیز بورژوازی ملی ضد امپریالیستی است. با این ماهیت اجتماعی، دولت دمکراسی انقلابی بر خلاف تمامی دولت‌های تمامی جوامع طبقاتی گذشته و حال - بجز دولت‌های سوسیالیستی و دمکراسی‌های توده‌ای - نماینده اقلیت استثمارگر جامعه نیست، بلکه درفش انبوه عظیمی از استثمار شدگان و جلوه‌ای از اراده اکثریت است. این دولتی تراز نواست که رهبر و بازوی خلق در پیکار بخاطر استقلال، آزادی و دمکراسی است، در عین حال هنوز بین این دولت و دولت سوسیالیستی، یعنی کاملترین، انقلابی‌ترین و آگاه‌ترین دولت نوع اکثریت، تفاوت عمقی و ماهوی وجود دارد. کمرنگ کردن این تفاوت و کم‌بها دادن به تفاوت میان این دو نوع دولت انقلابی همانقدر نادرست و زیانبار است که یکسان کردن دولت دمکراسی انقلابی با دولت بورژوازی و انواع دیگر دولت‌های متکی به اقلیت استثمارگر. این تمایز قایل شدن دو جانبه برای تعیین تاکتیک و استراتژی مبارزه نیروهای هوادار سوسیالیسم علمی، هم در محدوده یک کشور و هم در مقیاس جهانی، از اهمیت حیاتی برخوردار است. هرگونه افراط یا تفریط، هرگونه خطای اسلوبی در این زمینه می‌تواند بصورت خدمتی رایگان به ارتجاع و امپریالیسم تقدیم شود.

اینکه آیا دولت‌های دمکراسی انقلابی در دوران تاریخی گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم قادرند امر استقلال، آزادی و حقوق دمکراتیک خلق را به سامان برسانند و در راه تجدید سازمان جامعه خارج از مرزهای بین‌المللی تقسیم کار سرمایه‌داری پیش‌روند، زمینه و مدخل بحثی است که موضوع آن "راه رشد غیرسرمایه‌داری" بمنابیه راهی عملاً ممکن به طرف سوسیالیسم است. برای اینکه جنبه‌های مختلف این امکان و ارتباط آن را با واقعیت بدرستی بشناسیم، بررسی مختصر وجوه زیر، یاری دهنده و روشنگر است:

۱- شناخت پایه‌های طبقاتی دولت دمکراسی انقلابی و امکانات عینی تحول آن.

۲- شناخت محمل‌های تشویریک و سیاسی راه رشد غیرسرمایه‌داری و سیر این تشویر از یک امکان مجرد به یک واقعیت مسلم جهان امروز.

**نیروی محرکه انقلاب‌های دمکراتیک و ضد امپریالیستی معاصر**

۱- نیروهای محرکه انقلاب‌های رهایی‌بخش ملی در دوران ما، بطور عمده از ترکیب طبقه کارگر، دهقانان، بخش‌هایی از بورژوازی ملی، اقشار میانه و

روشنفکران دمکرات ملی که در سیمای شاخص نمایندگان سیاسی و اجتماعی این انقلاب‌ها ظاهر می‌شوند، شکل می‌گیرد. هر یک از این نیروهای اجتماعی، وظایف انقلاب را در چارچوب منافع خویش درک می‌کنند و نه تنها برای هدف‌های ملی، بلکه برای هدف‌های طبقاتی خود نیز تلاش می‌کنند.

الف. طبقه کارگر:

میزان اهمیت سیاسی طبقه کارگر و توانایی آن برای تاثیر گذاشتن بر روی تکامل اجتماعی - اقتصادی کشور، بستگی به کمیت و ترکیب عینی وحدت صنفی و سیاسی و سطح آگاهی طبقاتی و سازمان یافتگی آن دارد. فراهم بودن این شرایط در حد مناسب و ضرور، شرکت سازمان یافته و پرتوان طبقه کارگر را در جنبش تامین می‌کند و استوارترین محمل و محور را برای اتحاد عمل متحدان طبقه کارگر پدید می‌آورد. طبقه کارگر که آرمان‌های او با هر گونه ستم و بهره‌کشی بیگانه است، بطور عینی انقلابی‌ترین و پی‌گیرترین نیروی پیکار ضد امپریالیستی و دمکراسی است. کارگران بشابه یک طبقه در جریان مبارزه‌هایی بخش و تکامل آن، صفوف خود را استحکام بخشند. سازمان می‌یابند و تجربه سیاسی می‌اندوزند. "انقلاب‌رهای بخش ملی برای پرولتاریا، مکتب مبارزه‌آئی آن برای نیل به سوسیالیسم است."<sup>۱</sup>

"مزیت تاریخی بزرگ پرولتاریا در کشورهای مستعمره و وابسته این است که مراحل پیدایش و تکوین آن مصادف با دوران تاریخی کاملا "نوینی است که درگستره آن نقش طبقه کارگر در مقیاس جهانی به وسعت و شدت افزایش یافته است. به مدد این فرصت تاریخی، طبقه کارگر کشورهای ستمدیده، حتی در مراحل آغازین تکامل، می‌تواند سازمان‌های طبقاتی خود - احزاب کمونیست، اتحادیه‌های کارگری انقلابی - را بوجود آورد و گروه‌ها و گردان‌های پیشاهنگ آن می‌توانند، به جهان بینی مارکسیسم-لنینیسم مجهز شوند. پرولتاریا در مبارزه برای تاثیرگذاری سیاسی می‌تواند بر رادیکالیزه شدن همه‌جانبه اوضاع اجتماعی در سطح جهانی و در داخل کشور حساب کند. ضعف طبقه کارگر، حتی در مراحل آغازین رشد، همیشه به معنای فقدان کامل عامل پرولتری، بویژه عامل ایدئولوژیک پرولتری در حیات اجتماعی کشور نیست. گذشته از تاثیر طبقه کارگر بین‌المللی، علت این پدیده را باید در وجود گروه‌های مارکسیست-لنینیست - عمدتا "مرکب از روشنفکران-جستجو کرد."<sup>۲</sup>

ب. دهقانان:

دهقانان انبوه‌ترین نیرو و در موارد بسیار، نیروی اصلی انقلاب‌رهای بخش ملی هستند. این واقعیت، سرنوشت انقلاب را با مساله زمین‌گره

۱- مباحث سوسیالیسم علمی، و. آ. فانسف، م. ماکارووا، ل. مینایف، ص. ۱۴۹

۲- انقلاب‌های رهای بخش ملی دوران معاصر - ک. ن. برونتس - ج. اول، ص. ۸۰-۷۹.

می‌زند. جنبش‌های سیاسی در کشورهای رشدیابنده برای اینکه موفق شوند، به ائتلافی با دهقانان تکیه می‌کنند و حل دمکراتیکی برای مساله ارضی دهقانی ارائه می‌دهند. دهقانان در کشورهای مستعمره، نیمه مستعمره و وابسته، اغلب زیر ستم چند لایه‌ای هستند. از یک سو مورد بهره‌کشی سرمایه خارجی‌اند و از سوی دیگر فئودال‌ها، مالکان ارضی سرمایه‌دار و نجبان عشیره آنها را تاراج و پایمال می‌کنند، بازرگانان و رباخواران به شیوه خود آنها را می‌کنند، دهقانان مرفه نیز از استثمار آنها رویگردان نیستند. اختلاط این اشکال ستم که زندگی زحمتکش روستا را با تهیدستی و رنج مستمر در آمیخته است، دهقانان را به صورت یک نیروی بزرگ ضد امپریالیستی و ضد فئودالی در آورده است؛ نیرویی که در انجام اصلاحات دمکراتیک ارضی در روند براندازی سلطه سیاسی و اقتصادی سرمایه‌داران ارضی و فئودال‌ها و خانها عمقا" ذینفع است. با توجه به چنین موقعیتی است که لئونید برژنف در اجلاس بین‌المللی احزاب کمونیستی و کارگری در مسکو اعلام داشت:

"مساله عمده جریان انقلاب در آسیا و آفریقای امروز، مساله روش دهقانان است که اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهند. دهقانان در این بخش از سیاره ما موجود نیروی انقلابی پرتوانی هستند." به بیان تروئشین

"دهقانان وفادارترین و قویترین متحد طبقه کارگرند."

پ. بورژوازی ملی:

بورژوازی ملی در حوزه کشورهای نیمه مستعمره و وابسته که با انقلاب‌رهای بخش ملی شعله‌ور می‌شوند، نقش و موضع دوگانه‌ای دارد. او در نبرد استقلال بر سر بازار داخلی با امپریالیسم و پایگاه‌های داخلی آن درگیر است و چون گسترش نفوذ اقتصادی و اقتدار سیاسی او با تکامل اقتصادی جامعه موازی است، با نیروهای سدکننده این تکامل یعنی سرمایه‌داری وابسته به انحصارات بین‌المللی و زمین‌داران فئودال در تقابل است. از سوی دیگر بورژوازی ملی طرفدار راه رشد سرمایه‌داری و بیمناک از زرفش انقلاب و نقش فزاینده زحمتکشان است و این گرایش ذاتی و حیاتی او را بسوی سازش با امپریالیسم و ارتجاع داخلی و جلوگیری از اضمحلال بقایای نظامات ماقبل سرمایه‌داری می‌راند. بخش بزرگی از بورژوازی ملی بویژه اقشار بالایی و میانی آن به سائقه خصایص طبقاتی خود و پیوندهای سرشتی‌اش با سرمایه بین‌المللی، قادر نیست یک نیروی ضد امپریالیستی و ضد فئودالی پیگیر باشد.

بورژوازی ملی در اکثر کشورهای مورد نظر بدلیل رقابت قدرتمند انحصارات خارجی، پشتیبانی دولت‌های دست‌نشانده و وابسته از این انحصارات (که نتیجه طبیعی آن تنگنای خفگان‌آور تولید ملی و بازار داخلی است)، منابع محدود انباشت در این کشورها (که در معرض تاراج امپریالیستی است) و همچنین عقب‌ماندگی عمومی جامعه، نیروی تناور و تعیین‌کننده‌ای نیست. ویژگی دوران کنونی که روح انقلاب چون الهامی‌سوزان

از آن می‌تراود، به‌خصوص در فاز جدید سومین مرحله بحران عمومی سرمایه‌داری، ایجاد تناسب تازه‌ای از نیروها به زیان بورژوازی در بسیاری از انقلاب‌های ضد امپریالیستی و دمکراتیک است. ضعف نسبی گروه‌بندی‌های بورژوازی و هوادار بورژوازی، صرف‌نظر از زمینه‌های عینی داخلی آن، در نتیجه بی‌اعتبار شدن راه سرمایه‌داری برای رفع عقب‌ماندگی‌های اقتصادی - اجتماعی و آگاهی هرچه بیشتر توده‌ها نسبت به مفایرت ذاتی هدف‌های بورژوازی با آماج‌های مردمی جنبش است. تجربه‌زندگی هرروز بیشتر ثابت می‌کند که راه سرمایه‌داری - نه راه استقلال و آزادی و غلبه بر عقب‌ماندگی‌های اقتصادی اجتماعی کشورهای عقب‌مانده بلکه همان راه وابستگی به امپریالیسم جهانی وسلطه بلامنازع بهره‌کشان و چپاولگران است.

#### ت. اقشار میانه:

اقشار میانه در کشورهای رشد یابنده طیف گسترده‌ای از اهالی شامل تولیدکنندگان کوچک، تجار خرده‌پا، پیشه‌وران، مستخدمین، کارمندان جزئی و متوسط و نظایر آنها را در برمی‌گیرد. اینان در حیات اقتصادی کشورهای عقب‌مانده جای کوچکی ندارند. بخش‌های متنوع این طیف، علی‌رغم گونه‌گونی آن، دارای روحیات، گرایش‌ها و آرمان‌های نزدیک بهم‌اند و با اقشار زحمتکش دهقانان نزدیکی بسیار دارند. همین وجوه مشترک، افقها و تمایلات و مواضع سیاسی این اقشار را که خاستگاه و جانمایه آن ناسیونالیسم پیکارجواست، بهم مربوط می‌کند. اقشار میانه در عین داشتن وجوه مشترک، دارای نوسان‌ها و گرایش‌های متناقض‌اند. تجربه تاریخ در دهه‌های اخیر نشان داده است که اقشار میانه "معمولا" بهره‌بری روشنفکران نظامی و غیرنظامی، همراه با متحدان نزدیک خود، یعنی گروه‌بندی‌های خرده‌بورژوازی، یا سمگیری انقلابی دمکراتیک را انتخاب می‌کنند که نهایتا "بسوی سوسیالیسم نظر دارد، یا دارای گرایش‌های هواداری از سرمایه‌داری - اغلب در تحلیل نهایی - هستند. مسیر پیشرفت انقلاب، بسته به سمگیری نیروهای رهبری کننده آن، دیر یا زود به تنها دو سمگیری ممکن و از لحاظ اجتماعی متضاد: سرمایه‌داری یا سوسیالیسم می‌انجامد."<sup>۱</sup>

"خاصیت دوگانه توده‌های غیرپرولتری زحمتکشان که دانش مارکسیسم - لنینیسم آن را از لحاظ نظری اثبات کرده و زندگی صحت آن را تایید نموده است، یک امرمقدر و تغییرناپذیر نیست و تناسب نیروها در چارچوب این دوگانگی در یک حد ابدی و همیشگی نمی‌ماند.

باید به این مطلب بسیار مهم توجه داشت که منافع آینده توده‌های خرده‌بورژوازی خاور در این نیست که سرشت خرده‌بورژوازی آنها تثبیت گردد، بلکه در این است که آنها دوش به دوش رشد تاریخی که در سراسر جهان در جهت برتری یافتن 'گرایش زحمتکش' بر 'گرایش مالک' در

جریان است، هر چه سریعتر رشد و تطور یابند."<sup>۱</sup>

#### مراحل سه‌گانه رشد جنبش‌های رهایی‌بخش ملی

ترکیب جبهه دمکراسی ملی و دولت برآمده از آن نشان می‌دهد که نبرد سیاسی و طبقاتی در درون این جبهه و این دولت نمی‌تواند خاموش بماند. این نیروها که محور اتحاد خلقی آنها منافع و مواضع عینی مشترک آنها در ستیز ضد امپریالیستی است، نه تنها برای هر مرحله از مبارزه عام انقلابی و مسایل اجتماعی، راه‌حل‌های مختلفی دارند، بلکه حتی مبارزه با امپریالیسم را نیز یکسان درک نمی‌کنند. در عمق اتحاد آنها، جوهر تضاد در جوش و تلاطم است و بازتاب خارجی این تضاد، همان کشمکش است که در عرف سیاسی امروز به نبرد "که‌برگه" معروف است. نبرد که برکه در بستر این آرمان طبقاتی پیش می‌رود که هر یک از این نیروها می‌خواهند مهر و نشان خود را هر چه عمیقتر بر انقلاب نقش بزنند و آن را به زیر مهمیز خود بکشند. مبارزه ملی بدینسان با مبارزه بر تنب و ناب طبقاتی در آمیزشی سرشتی قرار می‌گیرد و هر تغییر و تحولی در صحنه پیکار ضد امپریالیستی در آن بازتاب می‌یابد. این مبارزه که مبارزه تعیین هویت انقلاب است، به خصوص پس از نخستین مرحله جنبش رهایی ملی که هدف عمده آن کسب استقلال سیاسی است، به حدت می‌گراید و توفانی می‌شود. نبرد "که‌برگه" که در تحلیل نهایی همان نبرد بر سر سمگیری اجتماعی است "یک اقدام آبی و قطعی نیست، بلکه نتیجه روند متناقضی است که متضمن پیشرفت‌ها و برگشت‌های کم و بیش است. اکثر بزوهندگان و نظریه‌پردازان جنبش‌های رهایی‌بخش ملی به استناد نمونه‌های موجود، این سمگیری را روند بغرنج و اغلب طولانی می‌دانند که "ممکن است تمام دوره انقلاب را در برگیرد."

نتیجه هر مرحله از نبرد "که‌برگه" در ترکیب و تناسب نیروهای شرکت کننده در دولت دمکراسی ملی، دگرگونی‌هایی را وارد می‌کند. بطور کلی این سیر را می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد:

مرحله اول: جنبش رهایی‌بخش ملی با متحد کردن همه نیروهایی که ظرفیت ضد امپریالیستی دارند، به پیروزی می‌رسد و حاکمیت را در دست می‌گیرد. مضمون عمده این مبارزه، استقلال سیاسی است.

مرحله دوم: جنبش رهایی ملی، به انقلاب ملی و دمکراتیک فرا می‌رود. استقلال سیاسی با پیشرفت مبارزه در راه استقلال اقتصادی تحکیم می‌شود و در این روند، انقلاب با انجام وظایف دمکراتیک خود، به فعال شدن هر چه بیشتر توده‌ها در تمامی شئون اجتماعی و در صفوف مقدم سیاست‌یاری می‌رساند. بورژوازی ملی با تحولات ترقیخواهانه بگونه‌ای فزاینده، مقابله می‌کند و در برابر آن می‌ایستد. ژرفش و وسعت پیکار برضد سرمایه‌انحصاری

که در همه حرکات جامعه نفوذ می‌کند، گرایش‌هایی بر ضد سرمایه‌داری بطور عام، بروز می‌دهد. این گرایش‌ها از یک سو با افزایش نقش طبقه کارگر و نیروهای معتقد به سوسیالیسم علمی در حیات جامعه و از دیگر سو با نزدیکی روزافزون انقلاب به اردوگاه سوسیالیسم جهانی، مشخص می‌شود.

مرحله سوم: تعمیق انقلاب ملی و دمکراتیک که با تضعیف و محدودیت مستمر بورژوازی ملی همراه است، محمل‌های سیاسی و اقتصادی راه‌رشد غیرسرمایه‌داری را مهیا می‌کند. مرحله دگرگونی‌های دمکراتیک-ملی، نقطه‌چرخش بسوی رشد غیر سرمایه‌داری و محل تلاقی دوره آزادی ملی و آزادی اجتماعی است. تضاد عینی بین گرایش‌های استعمارزدایی و نواستعماری در مبارزه برای سمتگیری سوسیالیستی یا سرمایه‌داری تبلور می‌یابد و جناح چپ نیروهای انقلاب ملی و دمکراتیک، این مرحله دشوار و غامض نبرد "که برکه" را به نفع خود به پایان می‌برد.

مرزبندی جنبش انقلابی در مراحل سه‌گانه توصیف شده، بیشتر یک انتزاع تئوریک و علمی است. در زندگی واقعی خلقها، این مرزها چنان شکننده، بهم آمیخته و پراکنده است، که در اغلب موارد بسیاری از عناصر و وظایف مرحله‌ای پسین به نحوی به مرحله پیشین منحل می‌شود یا با آن ادغام می‌گردد، که تشخیص مرز را بسیار دشوار و گاه ناممکن می‌سازد. "از یک طرف رشد سیاسی در کشورهای آزاد شده، به سبقت جستن از هدف‌ها، محمل‌های مادی و وظایف مرحله مربوطه تمایل دارد، و از طرف دیگر به سبب اعمال فشار ساختهای اقتصادی-اجتماعی، خرافات سنتی و کوشش ارتجاع و امپریالیسم، سیر تکامل جزر و مدها و برگشت‌پذیری‌هایی را نشان می‌دهد."<sup>۱</sup>

رشد غیرسرمایه‌داری، از تئوری دیروز، تا واقعیت امروز

شناخت بنیادی "راه رشد غیرسرمایه‌داری" و درک آن بعنوان یک ضرورت تاریخی بطور سرشتی به درک مضمون و وظایف جنبش‌های بخش‌ملی در دوران معاصر بستگی دارد.

در دوره‌ای طولانی آماج عمده جنبش‌های ملی در هم کوبیدن نظام استعماری کهن بود. در این دوره برانداختن سلطه استعمار و دستیابی به استقلال و حاکمیت ملی مضمون اساسی جنبش‌های رهایی‌بخش ملی بود. اکنون، پس از سیری شدن دوره فروپاشی نظام استعماری کهن جنبش‌های رهایی‌بخش ملی به مرحله نوینی گام نهاده است. در این مرحله که جنبش به پیکار علیه نواستعمار و وابستگی برخاسته است عامل تعیین کننده همانا گسستن سلطه اقتصادی امپریالیسم، کسب استقلال اقتصادی و درپیش گرفتن راه رشد غیر سرمایه‌داری و راه گذار به سوسیالیسم است. بدینگونه جنبش

۱- راه رشد غیرسرمایه‌داری، پروفیسور آندره یف، ص ۸۸.

رهایی ملی در دوره جدید (دوره پس از فروپاشی امپراتوری‌های استعماری) مضمون اقتصادی-اجتماعی عمیقی پیدا کرده و افق‌های نوینی بروی آن باز شده است.

مساله انتخاب راه‌رشد در رابطه با همین مختصات جنبش‌های بخش ملی است که اهمیت خود را هرچه بیشتر آشکار می‌کند. استعمارنو، مجموعه مناسبات و نظامات اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی است که برای نگهداشتن کشورهای رشد یابنده در حوزه تولید جهانی سرمایه‌داری و تقسیم امپریالیستی بین‌المللی کار از سوی امپریالیسم به این کشورها تحمیل می‌شود و راه رشد غیر سرمایه‌داری، پاد زهر و جایگزین مقابل این تلاش‌هاست.

با چنین برداشتی است که کشورهایی که در مسیر غیرسرمایه‌داری رشد می‌کنند را پیشقراول جنبش‌های رهایی‌بخش ملی می‌دانند و در همین نکته کلیدی است که سرچشمه کینه و خشم افسارگسیخته امپریالیسم و همه دسایس و ترفندهای آن را برای مشکوک جلوه دادن، بی‌اعتبار کردن، عقیم گذاشتن و انحراف راه غیرسرمایه‌داری باید جست و جو کرد. شناخت ریشه‌های راه غیرسرمایه‌داری و درک نقش و اهمیت تاریخی آن را باید در دو وجه ادامه داد:

نخست: وجه تئوریک رشد غیرسرمایه‌داری

دوم: وجه عملی موجود رشد غیرسرمایه‌داری

ارتباط میان این دو وجه همان دیالکتیک حاکم بر "تئوری" و "پراتیک" و نیز "امکان" و "واقعیت" است:

تئوری راه رشد غیرسرمایه‌داری، از مرحله جنینی آن تا به امروز، مانند هر تئوری دیگری، تحولاتی در روند تصحیح، تدقیق و تکامل خود پذیرفته است. بنیانگذاران فلسفه علمی نخستین بار در کتاب "ایدئولوژی آلمانی و اصول کمونیسم" این اندیشه زمینه‌ساز را مطرح کردند که:

"انقلاب سوسیالیستی در اروپا، منجر به تغییر کامل و دگرگونی بسیار شدید سیر تکامل کشورهای عقب مانده می‌شود."

عبارت "تغییر کامل" که در این جمله آمده، به آن معناست که چنین تحولی در اروپا باعث می‌شود کشورهای عقب مانده دیگر لزوماً مجبور نخواهند شد همان راه تکامل به شیوه سرمایه‌داری را بپیمایند. مارکس و انگلس با بسط این واقعیت که برخی از خلقها با اتکا به نظامات اقتصادی متکاملتر در کشورهای هم‌جوار، موفق شده‌اند، از روی مراحل کاملی از رشد اجتماعی بجهند، وقوع انقلاب پیروزمند سوسیالیستی را برای کشورهای عقب مانده، مبنای عینی چنین تحولی قرار دادند.

این اندیشه تهورآمیز علمی که روزنه معجزآسایی بروی خلقهای ستمدیده‌ای "که در آنسوی مرزهای تاریخ می‌زیستند و بازیچه دست آن بودند" می‌گشود، در پیشگفتار روسی مانیفست کمونیست، به شکل دیگری تجلی یافته است.

بنیانگذاران فلسفه علمی در این پیشگفتار سوال کرده‌اند:

"آیا آبخین‌های روسی که بسیار عقب‌مانده‌اند و هنوز شکلی از مالکیت اشتراکی "گمون" را حفظ کرده‌اند، می‌توانند مستقیماً "بسوی شکل عالیتر مالکیت اشتراکی کمونیستی بروند؟ و یانه، روسیه ناگزیر است همان فرایند تلاشی ساختهای متوالی تکامل تاریخی را که غرب از سرگذراند، عیناً پیماید؟"

"مارکس" و "انگلس" به پرسش خویش چنین پاسخ داده‌اند:

"اگر انقلاب روسیه مقدمه‌ای برای انقلاب پرولتری غرب باشد و این هر دو مکمل هم شوند، این مالکیت اشتراکی روسیه می‌تواند مستقیماً در خدمت تکامل کمونیستی درآید."

مارکس در دهقانان نظام تولید پدرسالاری و خرده‌کالایی این استعداد را می‌دید که مجری چنین تحول و جهشی شوند. این دهقانان مولد نوعی مالکیت خصوصی‌اند که بر یک تناقض عینی استوار است. هم مالک‌اند و از اینرو گرایش محافظه‌کار و ارتجاعی دارند و هم زحمتکش‌اند و از اینرو گرایش انقلابی و ضد استثماردارند. دهقانان بسته به اینکه در چه دوران تاریخی و در چه شرایط اجتماعی - اقتصادی بسر می‌برند، تمایلات و روحیات محافظه‌کار یا انقلابی بروز می‌دهند. با توجه به روح این دیالکتیک پویاست که استالین در "مسائل لنینیسیم" توضیح می‌دهند:

"دهقانان میانه‌حال قبل از اکتبر، موقعی که حکومت در دست بورژوازی بود، با دهقانان میانه‌حال پس از تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا، موقعی که دیگر بورژوازی سرنگون و سلب مالکیت شده، گتوپراسیون توسعه یافته و ابزارهای اساسی تولید در دست پرولتاریا جمع شده است، دو چیز مختلف‌اند. یکی کردن این دو نوع دهقان میانه‌حال و در یک گفنه قراردادن آن به این معنی است که پدیده‌ها بدون ارتباط با اوضاع تاریخی بررسی شود و هیچگونه دورنمایی باقی نماند."<sup>۱</sup>

"مسائل لنینیسیم" مایه عینی این دیالکتیک را در خصلت اقتصاد خود

ویژه دهقانی می‌جوید و تصریح می‌کند:

"اقتصاد دهقانی، اقتصاد سرمایه‌داری نیست؛ اقتصاد دهقانی ... اقتصاد خرده‌کالایی است ... اقتصادی است که بر سر دوراهی بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری ایستاده است. این اقتصاد می‌تواند همانطور که اکنون در کشورهای سرمایه‌داری روی می‌دهد، بطرف سرمایه‌داری برود و هم می‌تواند آنطور که تحت دیکتاتوری پرولتاریا در کشور ما پیش آمد، بطرف سوسیالیسم تعالی یابد."<sup>۲</sup>

مارکس با محاسبه موقعیت دوگانه و متغیر دهقانان، در آنها انگیزه و ظرفیت آن را می‌بیند که برای حراست از مایملکی که به دشواری فراچنگ

۱- مسائل لنینیسیم، ج. اول، ص. ۲۹۳ و ۲۲۲.

۲- همانجا.

آورده‌اند، به مبارزه علیه فئودالیسم و سرمایه‌داری برخیزند. این فقط یک امکان است که برای میان برزدن یا جهش از مرحله رشد سرمایه‌داری زمینه می‌سازد. البته این زمینه بدون پیش شرط تعیین کننده انقلاب ظفرمند سوسیالیستی، هرگز نمی‌تواند کارساز باشد.

بعدها "انگلس" جانمایه امکان یادشده را در مقاله‌ای با عنوان "مناسبات اجتماعی در روسیه" بیشتر قوام آورد و تصریح کرد:

"نه تنها ممکن، بلکه ناگزیر است، که به هنگام پیروزی پرولتاریا و انتقال وسایل تولید به مالکیت عمومی ملل اروپای غربی، کشورهای که بتازگی در جاده سرمایه‌داری گام نهاده‌اند، قادر خواهند شد راه خود را بسوی سوسیالیسم بنحو شایانی کوتاه کنند. آنها در مناطقی که نهادهای قبیلای یا بقایای آن هنوز دست نخورده است، می‌توانند این بقایای مالکیت اشتراکی را برای نیل به سوسیالیسم مورد استفاده قرار دهند."

نه مارکس و نه انگلس آنقدر زنده نماندند تا شاهد انقلاب سوسیالیستی پیروزمندی شوند. کشورهای عقب مانده‌ای نظیر روسیه و بلغارستان که مورد نظر آنها بود، به راه سرمایه‌داری افتادند و اپورتونیست‌های انترناسیونال دوم، رهنمودهای الهام‌بخش آنها را کنار گذاشتند. "وان‌کل" سوسیالیست هندی در گزارش به کنگره آمستردام، به سال ۱۹۵۴ مدعی شد:

"سرمایه‌داری یک مرحله اجتناب ناپذیر در تکامل اقتصادی است که حتی کشورهای تحت استعمار نیز باید آن را طی کنند. فرضیه مارکس، مبنی بر اینکه برخی از کشورها قادر خواهند بود حداقل بخشی از سرمایه‌داری را دور بزنند، تحقق نیافته است."

احیای آموزش بنیانگذاران فلسفه علمی در باره امکان ظفررفتن یا میان برزدن مرحله سرمایه‌داری رشد، مانند بسیاری دیگر از اصول مارکسیسم انقلابی، به عهده لنین افتاد و او این آموزش را در شرایط دوران تاریخی دیگری، تعمیم داد و تکامل بخشید. کتاب "دوکتاتیک سوسیال دمکراسی ... " لنین که فضای تاریخی آن دوران امپریالیسم بود، چنین از اندیشه رشد غیرسرمایه‌داری را در بطن خود داشت. لنین در این اثر سترگ، دیوار بین انقلاب‌ها را نفی کرد و امکان فرا روییدن بلافاصله انقلاب دمکراتیک را به انقلاب سوسیالیستی از جنبه تئوریک مدلل ساخت. پایه استدلال لنین، با توجه به نیروی محرکه عمده دهقانی، کارگری انقلاب ۱۹۵۵ روسیه که "به این انقلاب بورژوازی خصلت ویژه‌ای می‌داد" چنین بود:

در شرایط روسیه بقایای وسیع سرواژ در جوار مناسبات پیشرفته سرمایه‌داری، تضاد دوگانه‌ای را پدید آورده است. "تضاد موجود بین رشد نیروهای مولد و روابط نیمه‌فئودالی تولیدی، مقدمات لازم را برای انقلاب بورژوا-دمکراتیک فراهم می‌سازد. تضاد بین رشد نیروهای مولد و روابط تولید سرمایه‌داری، برای فرارویی انقلاب بورژوا-دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی، شرایط عینی فراهم می‌کند."<sup>۱</sup>

۱- تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی، ج. اول، ص. ۱۱۲.

لنین در شرایط سیطره بی‌منازع و انحصاری امپریالیسم برجها، فرارویی انقلاب بورژوا - دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را موکول به سرکردگی پرولتاریا بر انقلاب می‌کرد و جلب توده‌های میلیونی دهقانان را در زیر این درفش، شرط رویش این امکان به واقعیت می‌دانست. لنین مضمون فشرده درک تهورآمیز خود را که تئوری "انقلاب پی‌درپی" مارکس خاستگاه آن بود، در این شعار گنجانید:

"در راه تمام مردم و بویژه دهقانان، در راه آزادی کامل، در راه انقلاب پیگیر دمکراتیک، در راه جمهوری به پیش..."

در راه تمام زحمتگشان و استثمارشوندگان، در راه سوسیالیسم به پیش." ۱  
انقلاب ۱۹۰۵ روسیه شکست خورد، اما تئوری فرارویی بلافاصله انقلاب در کوران انقلاب‌های فوریه و اکتبر ۱۹۱۷ و در جریان تبدیل و فرارویی انقلاب بورژوا - دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی حقیقت نافذ و گشایشگر خود را به اثبات رساند. پیروزی سوسیالیسم که سرآغاز تغییر دوران تاریخی و پیدایش امکانات نوین انقلابی بود، در پیچه‌های تازه‌ای بروی تئوری مارکس، انگلس و لنین گشود. در پرتو این اندیشه، خلقهای بخارا، خانات خیوه، توا، مغولستان، برای اولین بار در تاریخ، بدون اینکه مرحله سرمایه‌داری را پشت سر گذارند، به مرحله سوسیالیسم گام نهادند. لنین با جمع‌بست خلاق تجربیات عملی جمهوری‌های شرق شوروی، تئوری رشد غیرسرمایه‌داری را باز هم فراتر برد و در مقیاس جهانی مطرح کرد. او در ژوئیه ۱۹۲۰ در دومین کنگره کمینترن، در گزارش به کمیسیون مسایل ملی و استعماری، اظهار داشت:

"آیا ما می‌توانیم این نظریه را بپذیریم که راه سرمایه‌داری برای آن دسته از کشورهای عقب مانده‌ای که اکنون آزاد شده‌اند و پس از جنگ در آنها جنبش‌های مترقی دیده می‌شود حتمی است؟ ما به این سوال جواب منفی می‌دهیم. اگر پرولتاریای پیروزمند انقلابی در بین آنها به فعالیت تبلیغی منظم بپردازد و دولت شوروی از وسایلی که در اختیار دارد به آنها کمک کند، در این صورت اشتباه است اگر گفته شود که راه سرمایه‌داری برای خلقهای عقب‌مانده امری ناگزیر است. این خلقها می‌توانند به یاری پرولتاریای کشورهای دیگر، از طریق چندین مرحله معین رشد و بدون طی مراحل رشد سرمایه‌داری به کمونیسم برسند."

لنین در "دو تاکتیک..." دیوار قطوری را که اپورتونیست‌های انترناسیونال دوم بین انقلاب‌ها می‌کشیدند، درهم شکست و با کنار زدن این جبر تصنعی، این اکونومیسم خالص که تکامل را تنها در حرکت خودبخود، بطبیعی، مستمر و کور تاریخ خلاصه می‌دید، امکان فرارویی انقلاب بورژوا - دمکراتیک را به مرحله‌ای از لحاظ تاریخی عالیتر نشان داد. این کشف یک انقلاب جدید نبود، کشف امکانات ناشناخته و مکنون انقلاب بود،

بازگشتی خلاق به تئوری انقلاب مارکس در شرایط دورانی متفاوت، یعنی دوران امپریالیسم بود که مجال می‌داد یک مرحله تاریخی رشد، کوتاه شود، میان برشود و آگاهانه، با یک پرش بلند، سریع، پرنیرو و با کمترین درد و ضایعه، طی گردد. با تغییر دوران امپریالیسم و آغاز عصر گذار به سوسیالیسم این تئوری نیز می‌بایست در پرتو امکانات نوظهور گسترش یابد و غنی‌تر شود. لنین به این ضرورت پاسخ داد و در پرتو تئوری خلاق، از پراتیک مشخص و نخستین جلوه‌های تجربه جمهوری‌های آسیای میانه شوروی، آنسوتر رفت و حذف مرحله سرمایه‌داری رشد را در مقیاس جهانی مطرح کرد. او خطاب به دومین کنگره کمینترن چنین جهش و طفره رفتنی را برای خلقهای تازه از بند رسته و کشورهای رشد یابنده انقلابی که به عواقب پر شکنجه و کم شر رشد سرمایه‌داری واقفند، کاملاً "مقدور شمرد. اگر در عصر امپریالیسم دور زدن مرحله سرمایه‌داری و درپیش گرفتن راه رشد غیرسرمایه‌داری در گرو هژمونی طبقه کارگر در آن کشور بود، در عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم که "اوضاع و احوال تاریخی بنحوی بنیادی تغییر یافت" و پرولتاریا در مرکز تحولات جهان قرار گرفت، در شرط هژمونی برای در پیش گرفتن راه رشد غیر سرمایه‌داری نیز دگرگونی حاصل شد و هر چه اهرم اصلی دوران یعنی سوسیالیسم و طبقه کارگر جهانی تناورتر و نافذتر شد، این دگرگونی، دامنه بیشتری پذیرفت.

مارکس و انگلس در عصر سرمایه‌داری غیر انحصاری، امکان نیل به سوسیالیسم در کشورهای عقب مانده را در شرایط خاص، با تکیه بر پرولتاریای پیروزمند در کشورهای دیگر، از نظر تئوریک محتمل می‌دانستند. لنین بر شالوده میراث تئوریک بنیانگذاران فلسفه علمی و در فضای عصری دیگر، نه فقط انقلاب پرولتری در قاره، بلکه "وسایل و امکانات دولت سوسیالیستی شوروی" را بمثابة محل دور زدن مرحله رشد سرمایه‌داری، پیش کشید. از دیدگاه لنین هژمونی در یک کشور مفروض، از هژمونی پرولتاریا در سطح جهانی جدا نیست. این دیدگاه، بر آموزش و اسلوب مارکس مبتنی است که طی کردن تمام مراحل رشد اجتماعی - اقتصادی را، اعم از برده‌داری، فئودالیسم و سرمایه‌داری، در کل جهان ناگزیر می‌داند، اما حذف یک یا چند مرحله از این شیوه‌های تولید را در مقیاس یک کشور جداگانه، بعید نمی‌شمرد. بر این اساس، برخی از خلقها، فرما، یون‌های کاملی را اصلاً "به خود ندیدند و فی‌المثل روسیه مرحله برده‌داری را نیپمود و مغولستان مراحل برده‌داری و سرمایه‌داری را طی نکرد. جهش از روی این مراحل در اوضاع و احوالی تحقق یافت که آن طبقه انقلابی که امر هدایت جامعه به مرحله عالی‌تر رشد، موکول به او بود، نه تنها در جامعه هژمونی نداشت، بلکه گاه چنان غایب یا ضعیف بود که نمی‌توانست به تنهایی و به حساب خود در تحول اجتماعی نقش بزرگی ایفا کند. فقدان هژمونی طبقه پیشرو در درون کشورهای مزبور، با استقرار هژمونی همان طبقات در کشورهای نزدیک و همسایه جبران شد و تحول سریع و جهنده جامعه زمینه یافت.



لنین با احاطه بر این گنجینه تجربی و با امتداد دادن آن به عصر نو که خصلت بین‌المللی آن بمراتب نیرومندتر از همه اعصار گذشته بود، اعلام کرد:  
"اشتباه است اگر گفته شود که راه رشد سرمایه‌داری برای خلقهای عقب‌مانده امری ناگزیر است."

"این خلقهای توانمند به یاری پرولتاریای کشورهای دیگر، از طریق چندین مرحله معین رشد و بدون طی رشد سرمایه‌داری، به کمونیسم برسند."  
لنین وجود پرولتاریا را در کشورهای مزبور، بعنوان وثیقه دوزدن مرحله سرمایه‌داری رشد، و فقدان آن را دلیل بی‌دورنمایی و بی‌بست‌آیندیشه‌انقلابی و انصراف از راه رشد غیر سرمایه‌داری نمی‌دانست.

"ب. رزنیکوف" دانشمند شوروی و صاحب‌نظر معتبر مسایل کشورهای رشدیابنده، یادآور می‌شود:

"لنین معتقد نبود که کشورهای عقب‌مانده فقط با بقدرت رسیدن احزاب کمونیست می‌توانند راه رشد غیر سرمایه‌داری را در پیش بگیرند. شعار دعوت به ایجاد شوراهای در خاور، بهیچ‌وجه بمنزله مطالبه استقرار دیکتاتوری پرولتاریا نبود، بلکه به معنی ایجاد شوراهای دهقانی، یعنی ارکان‌های غیر پرولتاری حاکمیت، به اعتبار ماهیت طبقاتی آنها بود." "تئوری لنینی راه رشد غیر سرمایه‌داری، ادامه تکامل آموزش وی درباره نقش جهان‌شمول تاریخی پرولتاریا در شرایط آرایش و تناسب جدید نیروهای اجتماعی - سیاسی در مقیاس جهان و استراتژی جنبش کمونیستی بین‌المللی، در مساله ملی - مستعمراتی بود. بنظر او، لنین طبقه‌کارگران انقلابی کشورهای رشد یافته غرب و در نوبت اول پرولتاریای پیروزمند روسیه به خلقهای زحمتکش کشورهای ستم‌زده کمک می‌کند تا به راه جدید، راه غیر سرمایه‌داری گام نهند. کمونیست‌های خود این کشورها باید از طریق برانگیختن و رشد دادن تمایل توده‌ها به 'تفکر مستقل سیاسی و فعالیت مستقل سیاسی' کار در سازمان‌های خلقی را گسترش داده و در آنها تاثیر کنند." "۱"

درک لنین از مساله هژمونی در کشورهای عقب‌مانده شده، نافی هژمونی نیست. برعکس، این درک بر ضرورت قطعی هژمونی برای فرارویدن انقلاب‌های دمکراتیک دوران کنونی به مرحله‌ای غالب‌تر اصرار می‌ورزد. سوسیالیسم واقعی، رسالت طبقه کارگر است و بدون سرکردگی این انقلابی‌ترین طبقه جامعه معاصر، سوسیالیسم به یک رویا بدل می‌شود، اما مفهوم سرکردگی طبقه کارگر در دورانی که انتقال از هژمونی سرمایه به هژمونی کار در گستره سیاره در دستور روز قرار گرفته، در دوران پیشروی سوسیالیسم جهانی و تحکیم برگشت‌ناپذیر مواضع آن و افول بی‌وقفه سرمایه‌داری جهانی و زوال روزافزون نیروهای ذخیره آن، در همان چارچوب‌های قدیمی نمی‌گنجد. این مقصد، هم مفهومی بفرنجتر و هم امکانات بیسابقه‌ای برای تحقق یافته‌است. روند ایجاد هژمونی در داخل یک کشور حوزه

انقلاب‌های رهایی‌بخش، از روند پیشرفت و تعمیق انقلاب در آن کشور تفکیک‌ناپذیر است و روند پیشرفت و تعمیق، از امر هژمونی جهانی پرولتاریا جدا نیست. اصولاً "برقراری هژمونی پرولتاری در پایگاه‌های وسیعی از کره مسکونی ما و توسعه و تحکیم جهانی این هژمونی، به قشرهای وسیع دهقانان و زحمتکشان میدان داده‌است تا زمانیکه رهبری جنبش‌های ضدامپریالیستی را در دست می‌گیرند و وظایف دمکراتیک انقلاب را در مسیر جداسازی جامعه از سیستم سرمایه‌داری جهانی، پیگیری کنند. اگر قرار باشد هژمونی پرولتاری در این کشورها حاصل شود، تنه‌اره آن تا زانیدن انقلاب، دامنه و تحرک بخشیدن به اقدامات دمکراتیک، حمایت بیدریغ کمونیست‌ها از نیروهای انقلابی ملی، جلب اعتقاد آنها به ضرورت اتحاد همه نیروهای خلق در یک جبهه متحد، ایجاد سازمان‌های توده‌ای زحمتکشان که انقلابیون مارکسیست در پی‌ریزی و تحکیم آنها فعالانه شرکت ورزند، و رسوخ اندیشه‌های علمی ضدامپریالیستی و ضداستثماری در میان توده‌هاست. به این ترتیب هژمونی آنطور که برخی از چپ‌روها می‌فهمند و برخی از چپ‌نماها القا می‌کنند، پیش‌شرط همکاری با مبارزان انقلابی غیر پرولتاری نیست، نتیجه این همکاری و یک روند حساس، پرتناقض و احتمالات طولانی است. بر این شالوده بود که چهارمین کنگره کمینترن در سال ۱۹۲۲ به معتقدان سوسیالیسم علمی در کشورهای نوحاسته شرق که درگیر نبرد انقلابی‌اند هشدار داد:

"امتناع از شرکت در مبارزه علیه ستم‌امپریالیستی، به بهانه دفاع از منافع مستقل طبقاتی، بدترین نوع اپورتونیسم است که هدف آن صرفاً "بی‌اعتبار ساختن انقلاب پرولتاری در خاور است." "۱"

کنگره کمینترن به احزاب کمونیست در کشورهای یاد شده توصیه کرد که "باید در هر جنبشی که دسترسی آنها را به توده‌ها ممکن می‌سازد، شرکت کنند." "۲" و با ملاحظه شرایط عمومی این کشورها تاکید ورزید: "فقط با پیگار بی‌امان علیه امپریالیسم می‌توان نقش رهبری را بعهده گرفت و با تشکل اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر، دامنه انقلابی این مبارزه را وسعت بخشید." "۳"

سرکردگی در انقلاب، همان سرکردگی در جبهه نیروهای خلقی است. و برای اینکه خلق یک نیروی سیاسی را به رهبری برگزیند، باید نخست با تجربه شخصی خود او را بیازماید، باید کارآیی و صحت نظر و دوراندیشی و صداقت و حقانیت او را باور کند و او را برای رهبری خود شایسته و برای حل معضلات جامعه جسور و توانا بیابد. جلب این اعتقاد و اطمینان، اغلب زمانی دراز و کاری پیگیر، صبورانه و خستگی‌ناپذیر می‌طلبد. کسب هژمونی به این طریق، خود محصول نوعی مبارزه است: مبارزه در درون جبهه نیروهای خلقی، مبارزه‌ای که بیشتر خصلت مسابقه و رقابتی همه‌جانبه دارد. محور این مبارزه و رقابت، اتحاد همه نیروهای رقیب است و شناخت دقیق این محور اتحاد،

۱- کمینترن و خاور، ص ۱۵۳.

۲ و ۳- همانجا.

۱- کمینترن و خاور، ص ۱۴۱.  
۲- مسایل معاصر آسیا و آفریقا، ص ۱۲.

ضرورتی حیاتی است. اگر سکان اتحاد رها شود، مرز بین خلق و ضدخلق بهم می‌ریزد و جنبه متلاشی می‌شود و انقلاب به تحلیل می‌رود. و اگر ضرورت تعیین‌کننده اتحاد بدترستی درک شود، در این صورت هژمونی دیگر یک دیوار قطور بین نیروهای ناهمگون، اما متحد نخواهد بود و از صورت مانع و پیش شرط اتحاد و همکاری، بصورت نتیجه و میوه این همراهی و پیوند درمی‌آید. تنها کسانی که به حقانیت آرمان خود و درست بودن نظراتشان اعتقاد ندارند و به پیروزی طبقه کارگر در این میدان رقابت با متحدان خوشبین نیستند، در یک کلام، تنها کسانی که داوری خلق را نمی‌پذیرند و به صلاحیت او برای انتخاب کردن ایمان ندارند، با کسب هژمونی از این راه و به این شیوه مخالفند. درست در این نقطه عزیزت است که مارکسیست‌ها از انواع چپ‌روها و چپ‌نماها جدا می‌شوند. راه‌تمایان و فداییان صادق خلق در صف مقابل قیم‌ها و مدعیان ولینعمتی خلق قرار می‌گیرند.

در روزگار ماکه بذره‌های اکتبر به برنشسته، مساله هژمونی تنها با درک دیالکتیک روند آن می‌تواند بدترستی طرح و محاسبه شود. جوانب و جنبه‌های اساسی این دیالکتیک که بطور زنده، فعال و مکرر بر هم تاثیر می‌گذارند و در هم رسوخ می‌کنند، چنین بشرح در می‌آید:

۱- در دوران ما و بویژه در مقطع کنونی، برای خلقها و انقلاب‌هایی که رهبری آنها در دست دمکرات‌های انقلابی است، روزنه‌های تاریخی که می‌تواند در حد یک عامل تعیین‌کننده باشد، گشوده شده است. این خلقها و انقلاب‌ها قادرند "برای تولید بزرگ راه بگشایند، بی‌آنکه این تولید منجر به رشد و گسترش سرمایه‌داری شود، می‌توانند اصلاحات دمکراتیک وسیعی را در شئون مختلف حیات اجتماعی از جمله در عرصه مناسبات ارضی، بسود زحمتکشان روستا به پیش ببرند، بی‌آنکه این اصلاحات با وجود خصلت بورژوازی آن، در حریم و حصار تنگ سرمایه‌داری متوقف بماند، و ضرورتاً "سرمایه‌داری را رشد دهد، می‌توانند به تکنولوژی، تخصص، تجربه علمی و فنی، اعتبارات مالی و مناسبات تجاری طبیعی که شرط ضرور پیشرفت و تعالی و معاصر بودن یا دنیای کنونی است، دست یابند، بی‌آنکه از این طریق، در تارهای سرمایه انحصاری بیافتند. این امکانات تا قبل از اکتبر در انحصار سرمایه‌داری بود و برخورداری از آن جز به ازای تبدیل شدن به زایده اقتصادی و آنگاه سیاسی امپریالیسم میسر نمی‌شد... عصر اکتبر به خلقهای عقب مانده امکان داده است که از یوغ سرمایه انحصاری بگسلند، اقتصاد خود را بر محور دیگری بنا نهند و از تقسیم کار سوسیالیسم جهانی بهره‌مند شوند." ۱

۲- در حال حاضر جهان در مجموع خود بسوی سوسیالیسم می‌رود، پرولتاریای جهانی در مرکز دوران قرار گرفته و سوسیالیسم، سمت اصلی و

خصوصیت اصلی تکامل تاریخی جامعه بشری را تعیین می‌کند. تناسب نیروها در صحنه جهان به گونه‌ای برگشت‌ناپذیر به سود سوسیالیسم در تغییر است و این فرایند خود برهان استواری و گسترش روزافزون هژمونی جهانی پرولتاریاست. سیر حرکت در یک جامعه عقب مانده انقلابی نمی‌تواند از "روند اصلی تکامل تاریخی جامعه بشری" و آهنگ پر شتاب هژمونی جهانی پرولتاریا، بری باشد.

۳- "در شرایط کنونی نقش عامل بین‌المللی از لحاظ کمی بشدت افزایش یافته و از لحاظ کیفی دگرگون شده است... مناسبات بین‌المللی چنان درهم گره خورده‌اند که وضع و سیر عمومی روند انقلابی، تاثیر فعالی بر پیشرفت و دورنماهای هر یک از گردان‌های آن دارد...". "عامل بین‌المللی و تضادهای جهانی، اهمیت عظیم و تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری خصایص ویژه انقلاب‌ها... دارند، زیرا این عوامل مهر و نشان خود را که غالباً "هم شکل دهنده" است، بر تمام جوانب این انقلاب‌ها می‌گذارد." ۱

۴- در دوران ما تنها پیشروی بسوی سوسیالیسم می‌تواند دمکراسی را تامین و تضمین کند. سمتگیری استعماری و هجوم سرمایه بین‌المللی، کشورهای مستعمره و وابسته را به واکنش انقلابی وا داشته و "اندیشه بی‌پایگی اجتماعی سرمایه‌داری و ضرورت گذار به شکل عالیتر سازمان اجتماعی یعنی سوسیالیسم با نیروی هر چه بیشتری در فکر و ذهن انسان‌ها رسوخ می‌کند." ۲ تغییر اوضاع و احوال تاریخی بنحوی بنیادی "تنها موجب آن نشده است که خواستها و ایدئولوژی‌های غیر پرولتاری، غیر مارکسیستی، دمکراتیک انقلابی، بالمآل بی‌اندازه زیاده‌تر از آنچه در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم ممکن بود، به سمت تحول سوسیالیستی جهان متمایل گردند، بلکه همچنین موجب تحول در خود ایدئولوژی‌های دمکراتیک انقلابی در جهت اخذ بعضی از احکام جداگانه سوسیالیسم علمی شده است." ۳ لنین که دورنماهای آینده را به شعاع خلاقیت خویش می‌کشید و همواره "می‌توانست آن پدیده نوینی را دریابد که آینده به آن تعلق دارد" با توجه به همین استعداد فرارونده دمکرات‌های انقلابی در دوران کنونی بود که در ارتباط با اوضاع مغولستان خاطر نشان ساخت: "عناصرشانی می‌توانند به توده پرولتاری تبدیل شوند" ۴ و سازمان سیاسی دمکرات‌های انقلابی به کمک کمونیست‌ها می‌تواند به "حزب کمونیست فراروید." ۵... زندگی صحت این پیش‌بینی پرذکاوت علمی را تأیید کرد.

۵- "باید به این مطلب بسیار مهم توجه داشت که منافع آینده

۱- انقلاب‌های رهایی بخش ملی، ج ۱، ص ۴۸

۲- پونوماریف، مسایل بین‌الملل، شماره ۵، مهر و آبان ۱۳۵۶

۳- مسایل معاصر آسیا و آفریقا، ص ۱۲۲

۴- کمینترن و خاور، ص ۱۴۱

۵- همانجا

توده‌های خرده‌بورژوازی خاور در این نیست که سرشت خرده‌بورژوازی آنها تثبیت گردد، بلکه در این است که آنها دوش به دوش رشد تاریخی که در سراسر جهان در سمت برتری یافتن 'گرایش زحمتکش' بر 'گرایش مالک' در جریان است، هرچه سریعتر رشد و تطور یابند. "خصلت دوگانه تولید کننده کوچک و بخصوص توده‌های میلیونی اقشار دهقانی که انگیزه نوسان آنها میان پرولتاریا و بورژوازی است، همراه با گرایش عمومی تاریخ و در راستای منافع عینی این توده‌ها، در تغییر است. این تغییر، توده‌های انبوه زحمتکش را هر دم از بورژوازی دورتر می‌کند و انعکاس آن در تکامل و ژرفش انقلاب‌های ضدامپریالیستی تاثیر بسیار می‌گذارد. گرایش تاریخی مهم در تکامل بسیاری از انقلاب‌های رهایی‌بخش ملی دوران معاصر عبارت است از نزدیکی آنها، از طریق تعمیق مضمون اجتماعی این انقلاب‌ها، به سایر نیروهای روند انقلاب جهانی و تجلی کامل نقش مترقی آنها بر این مینا. این پدیده از دیالکتیک عینی خود مبارزه انقلابی و سمنگیری آن علیه دشمن مشترک و نیز کنش متقابل میان جریان‌های مبارزه انقلابی جهان و تاثیر پیشاهنگ پرولتاریای آن نشأت می‌گیرد.

تنها با درک مساله هژمونی به این شیوه، تنها با شناخت مناسبات متقابل و بردامنه هژمونی پرولتری در یک کشور جداگانه و هژمونی جهانی پرولتاریا، تنها با احاطه به مختصات روند واحد انقلاب جهانی و ویژگی‌های گردان‌های متشکله آن و اینکه روند انقلابی در مجموع دستخوش دگرگونی و پیشرفت است و اشکال اتحاد گردان‌های انقلاب جهانی دمدم قلمروهای تازه‌تری را در بر می‌گیرد، پرولتاریا می‌تواند حتی زمانیکه اقلیت جمعیت یک کشور را تشکیل می‌دهد و یا سازمان سیاسی او کوچک و دارای دامنه عمل محدود است، در ژرفش و تحول انقلابی، سمنگیری راه رشد جامعه، نقش تاریخی مهمی ایفا کند. آن مشی سیاسی که از چنین درک عینی بیرون می‌آید، سیاست اتحادها را فعال می‌کند، نقش طبقه کارگر را بالا می‌برد، به تقویت نیروی محرک انقلاب یاری می‌رساند و به حکم محتوای انقلابی خود، به مشی توده‌ها بدل می‌شود...



راه رشد غیرسرمایه‌داری، راهی است که برای اولین بار در تاریخ تجربه می‌شود و در قلمرویی بکر، وسیع، ناهمگون، متلاطم و پرتناقض از جهان معاصر، گسترش می‌یابد. هم‌نویایی این تجربه، هم بیسابقه بودن آن، هم ساختار اقتصادی-اجتماعی بفرنج جوامعی که عرصه این راه رشد است، هم روند توفانی عصر انقلابی ما، سبب شده است که راه رشد غیرسرمایه‌داری در زمینه تئوری و پراتیک، با مسایل انبوه و بحث‌های بردامنه‌های همراه باشد. این راه به آغاز، بسی بیشتر از فرجام خود نزدیک است، اما این واقعیت به هیچ‌وجه به معنی کم توشه بودن راه رشد غیرسرمایه‌داری و کم اعتبار بودن دستاوردهای آن نیست. برعکس، راه رشد غیرسرمایه‌داری از هنگامی که از یک تئوری مجرد، به یک واقعیت زنده و تناور دنیای ما تبدیل شده، با همه جوانیش، به گنجینه عظیمی از تجربیات راهگشا و تاریخ‌ساز دست یافته است. این گنجینه اینک بخشی از ثروت انقلاب جهانی است و بدون آن مارکسیسم-لنینیسم بمشابه انقلابی‌ترین تئوری دوران، بخشی از وجود خود را کم خواهد داشت.

تکیه بر اهمیت و غنای نافذ تئوری و پراتیک راه رشد غیرسرمایه‌داری در عین حال به معنی کامل بودن و بی‌نیازی آن از تکامل و تدقیق هرچه بیشتر نیست. کشورهای که راه رشد غیرسرمایه‌داری را انتخاب کرده‌اند، با هرگام، نکته‌های تازه و آموزشی نو به تجربه جهانی در این زمینه می‌افزایند و این تئوری را به سهم خود صیقل و جلا می‌دهند. این آیین تخطی‌ناپذیر مارکسیسم است که از زندگی تغذیه می‌کند و از آن می‌آموزد تا استحقاق و توان تغییر آنرا بیابد.

در بررسی‌های گذشته دیدیم که انقلاب‌های رهایی‌بخش ملی در عصر ما یاد نوع‌رهیزی طبقاتی دارای دورنماست:  
 ۱- رهبری طبقه کارگر.

و گفتیم که پیدایش دولت‌های دمکراسی انقلابی که امر هدایت برخی از کشورهای رشدیابنده را در روند تکامل غیرسرمایه‌داری به عهده دارند، یکی از آثار تبعی دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، تغییر تناسب نیروها به سود جبهه سوسیالیسم و ترقی اجتماعی در مقیاس جهانی، انتقال ابتکار تاریخی به سوسیالیسم پیروزمند و ایجاد نوعی هژمونی پرولتری، با ویژگی فعال، رشدیابنده و برگشت‌ناپذیر، درگستره بزرگی از جهان است .

اکنون دیگر یک حقیقت مسلم و خدشه‌ناپذیر است که اگر رهبری جنبش در دست طبقه کارگر و نماینده آن حزب مارکسیست-لنینیست باشد رشد سرمایه‌داری با انقلاب سوسیالیستی قطع می‌شود و راه میان‌بر رشد با قاطعیت و با کمترین رنج و تعب پیموده می‌شود. اما آنچه اینک درک و باور آن از حساسیت و اهمیت بسیاری برخوردار است و شناخت آن شرط ضرور شناخت روندهای پیچیده انقلاب در حوزه جنبش‌های رهایی ملی در عصر ما است همان توان و امکان نیروهای دمکرات انقلابی برای درپیش گرفتن راه رشد غیرسرمایه‌داری است .

طیف وسیعی از چپ‌روها و راست‌های چپ‌نما در پیش‌گرفتن راه رشد غیرسرمایه‌داری به رهبری نیروهای غیر پرولتری ( دمکرات‌های انقلابی ) را خواب و خیال می‌دانند و برآنند که این راه در نهایت نه به سوسیالیسم، بلکه به ورطه سرمایه‌داری سقوط می‌کند. آنها می‌گویند نفی راه سرمایه‌داری رسالت تاریخی پرولتاریاست و این فکر که نیروی دیگری بتواند راه سرمایه‌داری را نفی و راه غیرسرمایه‌داری پیش گیرد، رویزیونیسم ناب و خیالی‌بافی اپورتونیستی است که جز به سراب دست نمی‌یابد. چپ‌روها و راست‌های چپ‌نما برای مستحکم نشان دادن نظرات خود نقل قول‌های پراکنده‌ای از کلاسیک‌های مارکسیسم-لنینیسم را بدون رعایت دوران تاریخی، تناسب نیروهای طبقاتی در مقیاس جهانی و در چهارچوب ملی، سطح‌آگاهی، تجربه سیاسی، تشکل توده‌ها و دیگر عوامل و محاسبات موثر، دستاویز قرار می‌دهند و با تحریف مارکس و انگلس و لنین، به روح و بنیاد آموزش آنها هجوم می‌برند. لنین در عهد خویش اصحاب این شیوه را با صفت "علاج‌ناپذیر" توصیف می‌کرد و با لحن گزنده و ملامت‌گری به افشای آنها بر می‌خواست:

" فقط فضل فروشان علاج‌ناپذیر می‌توانند مسایل خاص و بغرنج مطروحه را تنها به کمک نقل قول‌هایی از این یا آن اثر مارکس، که بیان دوران تاریخی دیگری است، حل کنند " .

گزینش زاه رشد غیرسرمایه‌داری، از سوی نیروهای انقلابی غیرپرولتری، "اولا" محصول تاریخی دوران انتقالی جهان به سوسیالیسم است و ثانياً " محصول مرحله خاصی از این دوران است که تغییرات ناشی از انقلاب اکتبر،

به مرحله کیفی جدیدی رسیده و شرایط عینی برای اینکه انقلاب جهانی در تمام جبهه‌ها دست به وسیع‌ترین تعرض زند، پخته شده است. مدعیان و خرده‌گیران نه تنها این عامل کلیدی را در نمی‌یابند، بلکه از درک گفتار و آموزش مارکس، حتی درافق دوران تاریخی او، عاجزند. اگر جز این بود آنها با اندک جستجو و تعمق درمی‌یافتند که تئوری حذف مرحله رشد سرمایه‌داری، در آن کانون‌های جهانی که خلقها با فاصله بعیدی از تمدن معاصر عقب مانده‌اند، توسط خود بنیانگذاران سوسیالیسم علمی پایه‌ریزی شده است. مارکس و انگلس برای آینده‌ای که پرولتاریا به یک نیروی بین‌المللی تبدیل شده، راه میان‌بر به سوسیالیسم را در امکان خلقهای ستمدیده و بیدار شده‌ای که فاقد هرگونه پرولتاریایی هستند، می‌دیدند. در آن هنگام این امکان انقلابی نه در واقعیات موجود، بلکه با تجرید این واقعیات و به یاری اسلوب علمی خلاق، قابل پیش‌بینی بود. آن آینده اکنون فرارسیده است و بیش از ۱۵۰ میلیون تن از آن خلقهای ستمدیده و بیدار شده، در ۱۵ کشور آسیایی و آفریقایی، با طرد تدریجی سرمایه‌داری، راه رشد غیرسرمایه‌داری را به صورت واقعیاتی انکارناپذیر و روندی گسترش‌یابنده درآورده‌اند. اگر در زمان مارکس و حتی دوران تاریخی پس از او، انکار راه غیرسرمایه‌داری رشد و ستیز با آن، صرفاً " به بحث‌های مجرد و تئوریک و محفل دانشمندان و پژوهندگان، محدود می‌شد، امروز که تئوری به واقعیت فراروید و این واقعیت سهم بزرگی در زندگی خلقهای عقب نگه‌داشته شده و میدان انقلاب جهانی ایفا می‌کند، انکار و ستیز با آن، عهوم دیگری می‌یابد. امروز هر کلام و کرداری که بخواهد راه رشد غیرسرمایه‌داری را زیر علامت سوال بکشد، به آن زخم بزند، صحت و اعتبار آنرا با سوءظن و تردید بپوشاند، محتوای آنرا مسخ کند و بنحوی از انجا به سوی آن سنگ پرتاب کند، صرف‌نظر از اینکه چه نییتی درپس آن نهفته است، نان به تنور سرمایه‌داری جهانی می‌چسباند. چنین کلام و کرداری درست به اندازه شعاع تاثیر خود، یکی از نافذترین دستاوردهای تئوریک مارکسیسم-لنینیسم و یکی از امیدبخش‌ترین چشم‌اندازهای پیکار خلقها را زیر ضرب می‌گیرد.

با اینهمه باید صف مخالفان و خرده‌گیران خودآگاه را که به مقتضای منافع طبقاتی خود در برابر تئوری و پراتیک راه رشد غیرسرمایه‌داری سنگر می‌کنند و حتی عبارات مارکس و انگلس و لنین را از ریشه قطع می‌کنند، تا این سنگر را استتار کنند، از آنهایی که علیرغم موقعیت و آرمان‌های خود در این موضع قرار گرفته‌اند، جدا کرد. باید ماهیت و شگردهای گروه اول را روی دایره ریخت و به گروه دوم یاری داد تا بر پیشداوری‌ها، معلومات یکسویه و ناقص و اسلوب جامد خود غلبه کنند و جای مناسب خویش را در این نبرد سترگ و سرنوشت‌ساز برای بنای جامعه و جهان نوین باز یابند.

بیگانگی از دیالکتیک راه رشد غیرسرمایه‌داری در این برهه از عصر ما که روح‌گدازان انقلاب در آن دمیده است، منشا بسیاری از سوءتفاهم‌ها و تفسیرهای یک‌بعدی درباره این روند است. روند رشد غیرسرمایه‌داری اغلب طولانی، ناهموار، پر از گسیختگی و پیشرفت و واگشت است و همین طبیعت دشوار، در دیرشناسی آن سهم بسزایی دارد. بسیاری از کسانی که بدون سوءنیت، راه غیرسرمایه‌داری به رهبری نیروهای انقلابی غیرپرولتری را تنها یک بن‌بست فرساینده و بی‌ثمر معرفی می‌کنند، دچار این گره ذهنی‌اند که چگونه ممکنست یک نیروی غیرپرولتری سمت‌گیری سوسیالیستی کند و با پیامودن مراحل به سوسیالیسم علمی دست یابد؟ آیا چنین انتظاری مغایر نص صریح آموزش مارکس و لنین نیست که "هر نیرویی تنها تا مرحله معینی متحد طبقه کارگراست"؟

درست در همین گره‌گاه است که انواع مائوئیست‌ها و چپ‌نماها به عوام‌فریبی دست می‌زنند و تئوری راه رشد غیرسرمایه‌داری را در مقابل مارکسیسم - لنینیسم می‌گذارند و آن را "رویزیونیسم مسلم" و "تئوری خرده‌بورژوازی" می‌نامند. آیا واقعا "آنطور که چپ‌روها و راست‌های چپ‌نما ادعا می‌کنند تئوری رشد غیرسرمایه‌داری بدعتی است که می‌خواهد بدست خرده‌بورژوازی سوسیالیسم بسازد؟ آیا این تئوری "طبقه کارگر را خلع سلاح می‌کند و عنان آن را به خرده‌بورژوازی می‌سپارد"؟ آیا پشاهنگ انقلاب را به سیاهی لشکر دنباله‌رو بی‌خاصیتی مبدل می‌کند؟

واقعیت این است که این پاره‌ها هیچ ارتباطی به تئوری و پراتیک رشد غیرسرمایه‌داری ندارد. سوسیالیسم واقعی هم‌دیروز، هم‌امروز و هم فردا، جز در پرتو تئوری مارکسیسم - لنینیسم و جز به نیروی انقلابی طبقه کارگر ساخته نشده و ساخته نخواهد شد. و تئوری راه رشد غیرسرمایه‌داری از همین اعتقاد خلل‌ناپذیر بیرون آمده، به خدمت آن گم‌بسته و خود تایید این قانونمندی است. در تاکید این نکته مرکزی است که اولیانفسکی، تئوریسین پرآوازه راه رشد غیرسرمایه‌داری خاطر نشان می‌کند "مرحله سوسیالیستی انقلاب نمی‌تواند بدون رهبری مارکسیستی - لنینیستی پرولتاریا انجام پذیرد (۱)". امکان رشد غیرسرمایه‌داری به رهبری دمکرات‌های انقلابی به هیچ‌وجه ناقص رسالت تاریخی پرولتاریا نیست، در اصل این امکان از تحقق رسالت جهانی پرولتاریا ناشی شده و به تناسب توسعه و تحکیم این رسالت، قوام و شکوفایی بیشتری می‌یابد. ظهور عملی رشد غیرسرمایه‌داری و گسترش آن یکی از آثار جهانگیر شدن امر پرولتاریا و پیروزی گسترش یابنده این امر است، چندانکه عنصر سوسیالیسم در تار و پود تمامی روندها و پدیده‌های دوران بطور عمقی نفوذ کرده و در حال تسخیر این پدیده‌ها و روندهاست.

۱- راه رشد غیرسرمایه‌داری، آندره یف، مقدمه بقلم اولیانفسکی، ص ۱۲۰.

باید تصریح کرد و دوباره و چندباره تصریح کرد که دزک دیالکتیک راه رشد غیرسرمایه‌داری تنها و تنها با در نظر گرفتن این نوع رشد بمثابة یک روند میسر است. بدون چنین ساختی هرگونه دورنمایی از میان برمی‌خیزد و از تئوری مزبور جز کاریکاتوری برجای نمی‌ماند. این معنی را نخست باید در دو عرصه جداگانه بشکافیم و آنگاه پیوند درونی و تاثیر متقابل آنها را بر یکدیگر توضیح دهیم: نخست در عرصه عینی و ذهنی درون کشور مربوطه و دوم در عرصه عینی و ذهنی جهان معاصر.

۱- بنیاد تئوری راه رشد غیرسرمایه‌داری بر ماهیت دوگانه آن نیروهای اجتماعی متکی است که رهبری بسیاری از جوامع رشدیابنده را در دوران جاری در دست دارند. توده عظیم دهقانان زحمتکش، خرده‌بورژوازی شهری و روشنفکرانی که روحیات و گرایشهای این نیروها را منعکس می‌کنند، ستون فقرات دمکراسی انقلابی را تشکیل می‌دهند. عمده کارکنان جزء و دون پایه بخشهای دولتی و خصوصی از یکسو، بورژوازی کوچک از سوی دیگر و عناصر و کارورزان وابسته به نهادهای ماقبل سرمایه‌داری که در زیر پاشنه آهنین سرمایه‌داری انحصاری - دولتی، یعنی بختک جهان ما، فشرده می‌شوند، دارای وجود مشترک، منافع مشترک و تمایلات نزدیک و شبیه به توده دهقانان و خرده‌بورژوازی هستند، و با آنها در یک صف و یک جبهه گرد می‌آیند. این جبهه علیرغم تنوع عناصر آن، محور یا محورهای عمومی واحدی دارد و تا وقتی روند تجزیه طبقاتی و قطب‌بندی جامعه بسیار عمیق نشده، می‌تواند همسویی اجتماعی و سیاسی عناصری را که دربرگرفته بطور نسبی حفظ کند. محورا اساسی جبهه، پیکار در راه رهایی ملی، پیکار ضدامپریالیستی است. لنین با تعمق در مضمون این پیکار و توجه به نیروهای محرک آن، داهیان پیش بینی کرده بود که "مبارزه رهایی‌بخش ملی به مبارزه برای رهایی اجتماعی ارتقا خواهد یافت" لنین به ارتباط درونی مبارزه علیه امپریالیسم با مبارزه علیه سرمایه‌داری و قوف کامل داشت، چرا که امپریالیسم را در نهایت نماد واقعی و هیولادار سرمایه می‌دانست و با اشاره به هزاران رشته‌مری و نامریی که این دو را بهم می‌پیوندند، اطمینان می‌داد که تعمیق مبارزه با این نماد، می‌تواند سرمایه‌داری را به درجاتی زیر ضربه نبرد. لنین تصریح می‌کرد که توده‌های میلیونی زحمتکش و ستمدیدگان سرمایه که در آوردگاه ضدامپریالیستی حاضر می‌شوند، مهر و نشان خود را بر این پیکار می‌زنند، از اینرو:

"مبارزه خلقها برای رهایی از امپریالیسم اهمیتی صرفا ملی ندارد و مضمون آن از حدود دمکراتیک عام فراتر می‌رود. این مبارزه بطور اجتناب‌ناپذیری، امپریالیسم و سرمایه‌داری را هدف قرار خواهد داد (۲)".

درک لنینی از گرایش مبارزه ضدامپریالیستی به مبارزه ضدسرمایه‌داری در

حوزه جنبش‌های رهایی‌بخش، از یکسو بر تضادهای عینی در این حوزه و از سوی دیگر بر ماهیت دوگانه توده‌های انبوه تولیدکنندگان کوچک که نیروی محرک عمده جنبش انقلابی اند، استوار است، تولیدکننده کوچک هم انسان زحمتکشی است که با دسترنج خود زندگی می‌کند و هم مالک وسایل تولیدی است که با آن کار می‌کند. او آمیزه‌ای است از دو گرایش ناساز: گرایش مالک دز وجود او، سودای بالا رفتن، سرمایه‌دار شدن، قلمرو مادی و سطح تنعم خویش را به فراز کشیدن می‌پرورد و گرایش زحمتکش، بیم او را از خطر مدام ورشکستگی دامن می‌زند. مساله فقط این نیست که امپریالیسم او را می‌دوشد و منکوب می‌کند، مساله همچنین رشد سرمایه‌داری در جامعه به بهای خانه‌خرابی اوست. توسعه سرمایه او را به صفوف کارگران می‌راند و این تقدیر، دهشت او را از سرمایه‌داری به خصومت با سرمایه‌داری برمی‌انگیزد. تولیدکننده کوچک به علت این موقعیت دوگانه در صحنه سیاست نیز مردد و ناستوار است و بین دو قطب پرولتاریا و بورژوازی نوسان می‌کند. اما خصلت دوگانه توده‌های غیرپرولتری زحمتکشان که دانش مارکسیسم-لنینیسم آنها را از لحاظ نظری اثبات کرده و زندگی و صحت آنها را تایید نموده است، یک امر مقدر و تغییرناپذیر نیست و تناسب نیروها در چارچوب این درگانی، ابدی و همیشگی نمی‌ماند. باید به این مطلب بسیار مهم توجه داشت که منافع آینده توده‌های خرده‌بورژوازی خاور در این نیست که سرشت خرده‌بورژوازی آنها تثبیت گردد، بلکه دز این است که آنها دوش به دوش رشد تاریخی که در سراسر جهان در سمت برتری یافتن "گرایش زحمتکش" بر "گرایش مالک" در جریان است، هرچه سریعتر رشد و تطور یابند.

لنین به این ظرفیت فرارویی، به این امکان سمت‌گیری غیرسرمایه‌داری توده‌های غیرپرولتری زحمتکشان در خاور که با منافع واقعی و عینی آنها هماهنگ است نظر داشت که درباره کشوری چون مغولستان توصیه کرد: "انقلاب بیون باید هم خود را مصروف فعالیت‌های دولتی-اقتصادی کنند، تا عناصر شبانی به توده پرولتری تبدیل شوند". لنین در این پروسه‌امکان "تبدیل حزب انقلابی خلق را به حزب کمونیست" می‌جست. زندگی نشان داد که تشخیص لنین درست بود. "انقلاب بیون مغولستان با همکاری صمیمانه کمونیست‌های شوروی کار سترگ دور زدن مرحله رشد سرمایه‌داری را در کشورشان به ثمر رساندند، به این ترتیب که از موضع دمکراسی انقلابی ملی آغاز کردند و بتدریج اندیشه‌های سوسیالیسم علمی را پذیرفتند." این تجربه که نخستین بار در همسایگی کشور اکتر و تحت تاثیر مستقیم جاذبه‌های آن به ثمر رسید با تکوین دوران، حتی در قرقگاه امپریالیسم! یعنی قاره آمریکا امکان تحقق یافت و بدینسان به تجربه‌ای صائب در مقیاس

- ۱- کمینترن و خاور، ص ۱۴۱.
- ۲- همانجا.
- ۳- همانجا، ص ۲۳.

بین‌المللی و عاملی نوین در تاریخ تکامل بسیاری از خلقها تبدیل شد. "گنستانتین زارودوف" در بررسی این تجربه در کوبا می‌نویسد:

"کوبا نمونه کشورهایی است که راه دمکراتیک انقلابی را پیمود... در راه دمکراتیک انقلابی، دمکرات‌های انقلابی که بعداً موضع مارکسیسم-لنینیسم را می‌پذیرند، نیروی مسلط هستند"<sup>۱</sup>

"زارودوف" با مراجعه به برخی از انقلاب‌های حوزه جنبش‌های رهایی‌بخش ملی می‌نویسد:

"حتی در کشورهایی که هیچ حزب مارکسیستی - لنینیستی وجود نداشت و مبارزه ضد امپریالیستی و ضد فئودالی تحت رهبری نیروهایی انجام گرفت که از جهت ایدئولوژی به آنها نزدیک بودند، مسیرمستگیری سوسیالیستی پس از پیروزی انقلاب ملی به عاملی تعیین کننده در تحولات اجتماعی آنها تبدیل شد. آنگولا، موزامبیک، اتیوپی، گنگو و بنین که در آنها احزاب انقلابی پیشاهنگ، تحت رهنمون اندیشه‌های سوسیالیسم علمی تشکیل شده‌اند، از این جمله‌اند."<sup>۲</sup>

"زارودوف" در بیان ظرفیت رشد دمکرات‌های انقلابی، و افق سیاسی-طبقاتی آنها در شرایط کنونی می‌گوید:

"مارکسیست - لنینیست‌ها در انتقاد از جوانب منفی سیاست دمکرات‌های انقلابی در عین حال اعتقاد دارند که دمکرات‌های انقلابی اگر بطور استوار و پیگیر راه سوسیالیسم را دنبال کنند، به صورت نیروی تعیین کننده‌ای در کشورهای در حال توسعه باقی می‌مانند که می‌توانند سمتگیری سوسیالیستی آنها را تامین کنند. اما این نقش زمانی به نحوی موفقیت‌آمیز انجام می‌شود که دمکرات‌های انقلابی به مواضع سوسیالیسم علمی روی آورند. در گذشته این مساله توسط نمونه کوبا به اثبات رسیده است و امروز توسط تکامل انقلاب در جمهوری دمکراتیک یمن به اثبات می‌رسد."<sup>۳</sup>

"زارودوف" با جمع‌بست آزمون‌های دو دهه اخیر کشورهایی که راه رشد غیرسرمایه‌داری را می‌پیمایند، نتیجه می‌گیرد:

"تکامل ظرفیت‌های کشورهای یاد شده در مسیر راه سوسیالیستی، این نتیجه‌گیری را تایید می‌کند که تئوری مارکسیستی-لنینیستی انتقال به سوسیالیسم در مورد کشورهایی نیز که در آنها طبقه کارگر نیرومندی وجود ندارد و سنت‌های فئودالی، قبیله‌ای و مذهبی غلبه دارد، صادق است."<sup>۴</sup>

- ۱- نشریه "سوسیالیسم، اصول، پراتیک، چشم‌اندازها"، شماره اول، سال ۱۹۸۲.
- ۲- همانجا.
- ۳- همانجا.
- ۴- همانجا.

۲- ارتباط نزدیک جنبش‌های رهایی‌بخش ملی با دیگر نیروهای انقلابی و پیوند عینی آن با پرولتاریای جهانی در مبارزه ضد امپریالیستی، بطور فزاینده‌ای بر ویژگی جنبش آزادیبخش ملی تاثیر می‌گذارد. به این ترتیب علاوه بر ماهیت ملی و میهن‌پرستانه نیروهای اجتماعی وابسته به دموکرات‌های انقلابی و شرایط داخلی کشور، عامل خارجی نیز در فرارویی دموکراسی انقلابی به سوسیالیسم علمی نقش بسیار با اهمیتی ایفا می‌کند. این نقش تعالی بخش، همان بازتاب دوران است که نه فقط بمنابۀ عامل خارجی عمل می‌کند، بلکه به نحوی عامل درونی هم هست. خصلت دوران ما که دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم در مقیاس جهانی است در زندگی ملل جداگانه تغییرات دامنه‌دار و عمیق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی پدید می‌آورد. اشتراک هدف‌های سوسیالیسم و جنبش‌های رهایی‌بخش ملی، در ستیز با امپریالیسم با منافع اجتماعی و طبقاتی آنها تکمیل می‌شود. " هنگام بررسی اتحاد کشورهای سوسیالیستی و نیروهای آزادیبخش باید تصریح شود که مضمون اصلی و شالوده آن را تاثیر متقابل هر سه جزء متشکله پیرویه واحد انقلاب جهانی که بطور عینی و قانونمندانه پدید آمده، تشکیل می‌دهد. " ( " پروتئس " این معنی ظریف را بطور جامعی مطرح می‌کند: " گرایش تاریخی مهم در تکامل بسیاری از انقلاب‌های رهایی‌بخش ملی دوران معاصر عبارت است از نزدیکی آنها، از طریق تعمیق مضمون اجتماعی این انقلاب‌ها به سایر نیروهای روند انقلاب جهانی و تجلی کامل نقش مترقی آنها بر این مبنا. این پدیده از دیالکتیک عینی خود مبارزه انقلابی و سنگبیری آن علیه دشمن مشترک و نیز گنش متقابل میان جریان‌های مبارزه انقلابی جهان و تاثیر پیشاهنگ پرولتاریای آن نشات می‌گیرد. " ۲ " وحدت روند انقلاب جهانی و ارتباطات متقابل میان گردان‌های مختلف آن، زمینه‌های دائم برای هماهنگی و اتحاد میان این گردان‌ها را فراهم می‌آورد و این هماهنگی و اتحاد مطابق با تکامل خود این گردان و روند انقلابی، در مجموع دستخوش پیشرفت و دگرگونی است. گرایش تاریخی در راستای تنوع اشکال این اتحاد روبه افزایش است و دمیدم قلمروهای تازه‌تری از مناسبات میان گردان‌های روند انقلاب جهانی را در بر می‌گیرد. " ۳

از مرحله "ترقی اجتماعی" تا "سنگبیری سوسیالیستی"

رشد دموکرات‌های انقلابی و فرارویدن دموکراسی انقلابی بسطح دموکراسی

- ۱- درباره تشدید بحران عمومی سرمایه‌داری، انستیتوی اقتصاد جهانی و مناسبات بین‌المللی آکادمی علوم اتحاد شوروی.
- ۲ و ۳- انقلاب‌های رهایی‌بخش ملی دوران معاصر، ج. اول، ص ۴۷ و ۵۲.

پیگیر پرولتری، در محدوده کشورهای جداگانه با گرایش عمومی جهان بسوی سوسیالیسم هماهنگ است. از این حکم نباید به این نتیجه مخاطره‌انگیز رسید که این سیر تحولی، بر روی خط مستقیم و با جلوه‌های کاملاً قابل رویت و خالص و مرزبندی شده انجام می‌گیرد. تحول یادشده، خود مظهری از تشدید توفانی مبارزه طبقاتی در چارچوب ملی و مقیاس جهانی است و با پیچ‌وخمها، جهش‌ها و عقبگردها و تغییر ناگهانی اشکال و ابداع اشکال نوین و گاه ناشناخته همراه است. تا هنگامی که تحول انقلابی به سنگبیری سوسیالیستی منجر شود، مبارزه‌ای متوالی و سخت باید به سامان برسد. در طی این مبارزه که با زرفش جنبش موازی است، عناصر و نیروهای جنبه انقلاب جابجا می‌شوند، لایه‌بندی‌های جدید بوجود می‌آید و نمایندگان سیاسی جدیدی ظهور می‌کنند. رادیکال شدن جنبش، نیاز به رهبران رادیکالتر، واقع بین‌تر و پویاتر را مطرح می‌کند و اگر رهبران و مسولان سابق پایه‌های این نیاز رشد نکنند، با فشار ضرورت کنار زده می‌شوند و جای خود را به چهره‌های مناسبتر می‌دهند. این قانونمندی رشد جنبش‌هاست. تنها پیشرفت، جواز زنده ماندن انقلاب‌هاست. اگر انقلاب صرفنظر از افت و خیزهایش، همچنان به پیش بتازد، نه تنها از لحاظ عینی پایگاه‌های طبقه کارگر وسعت می‌یابد، بلکه جناح چپ دموکراسی انقلابی نیز مرحله بمرحله بر مواضع و اهرم‌های بیشتری چیره می‌شود: "در اثر منطق تکامل مبارزه طبقاتی، تنها با چیره شدن بر تضادهای اجتماعی است که حلقه‌ای از دموکراسی انقلابی که در دفاع از منافع خلق پیگیرتر است، مارکسیسم را کشف می‌کند و قادر به اتخاذ مواضع ایدئولوژیکی طبقه کارگر می‌شود. " ۱

روند دیالکتیکی حرکت و تکامل انقلاب در کشورهای که راه رشد غیر سرمایه‌داری را انتخاب کرده‌اند، به تریبی که تشریح شد، مبین آن است که سنگبیری سوسیالیستی، اگرچه همان راه رشد غیرسرمایه‌داری است، اما مرحله‌ای پیشرفته و پخته شده از این راه است. اکثر تئوریسین‌های معتبر مسایل کشورهای رشدیابنده اصطلاح راه غیرسرمایه‌داری را در برابر راه سرمایه‌داری بکار می‌برند. با این نگرش، امکانی که در برابر خلقهای تازه آزاد شده قرار می‌گیرد به دو شاخه کلی تقسیم می‌شود:

- ۱- اشکال مختلف رشد بشیوه سرمایه‌داری.
- ۲- اشکال مختلف رشد، بشیوه غیرسرمایه‌داری.

پس از پیروزی سیاسی جنبش انقلابی، مبارزه برای انتخاب راه رشد، شدت می‌گیرد. حتی با سلطه نمایندگان دموکراسی انقلابی بر اهرم‌های سیاسی، این مبارزه خاموش نمی‌شود، اوج، پیچیدگی و تنوع فزاینده‌ای

- ۱- نیکلای کوسوخین، رئیس بخش آفریقایی آکادمی علوم اتحاد شوروی و متخصص مسایل اجتماعی و ایدئولوژیک کشورهای رشد یابنده.
- ۲- در عین حال بعضی از پژوهندگان هم عنوان "راه رشد غیرسرمایه‌داری" را با "سنگبیری سوسیالیستی" معادل می‌گیرند.

می‌یابد. در این فاز مناسبات و محمل‌های سرمایه‌داری مدام محدود می‌شود، عقب زده می‌شود و باز جوانه می‌زند و بشکلی تازه سر برمی‌دارد. این روند بویژه در بعد سیاسی آن خصلت سرمایه‌داری ندارد، اما سرمایه‌داری را هم کنار زده است. نبرد "گه‌برگه" جوش و خروش زایدالوصفی می‌یابد و همزمان با آن قطب بندی جامعه خطوط بارزتری می‌گیرد و صف‌بندی‌ها جوهر طبقاتی خود را برملا می‌کنند. در تعدادی از کشورهای رشدیابنده در این مرحله نوعی سیاست و شعار "نه‌سوسیالیسم - نه گاپیتالیسم" برای مدتی و بدرجاتی جلوه می‌کند. این پدیده خود عامل بازدارنده است و ریشه‌های عمیق پیچیده‌ای دارد. "ستمگری دیرین دول امپریالیستی بر خلق‌های مستعمرات و خلق‌های ضعیف، در بین توده‌های زحمتکش کشورهای ستمکش نه تنها بغض و کینه، بلکه حسن عدم اعتماد نسبت به ملل ستمگر بطور کلی واز آن جمله نسبت به پرولتاریای این ملل بطور کلی باقی گذارده است. . . . از طرف دیگر هر قدر کشوری عقب مانده‌تر باشد، بهمان نسبت تولید زراعتی کوچک، مناسبات پاتریارکال و دور افتادگی‌گه‌ناگزیر موجب نیرومندی و استواری خاص عمیق‌ترین خرافات خرده‌بورژوازی، یعنی خرافات خودخواهی ملی و تنگ نظری ملی می‌گردد، شدیدتر است. از آنجا که این خرافات پس از محو امپریالیسم و سرمایه‌داری در کشورهای پیشرو و پس از تغییرات اساسی در تمامی بنیاد زندگی اقتصادی کشورهای عقب مانده محو خواهد شد، لذا سیر زوال این خرافات نمی‌تواند یک سیر بطئی نباشد. از اینجاست که پرولتاریای آگاه کمونیست در کلیه کشورها موظف است نسبت به بقایای احساسات ملی در کشورها و در بین خلق‌هایی که طی مدتی طولانی تحت ستم بوده‌اند، با احتیاط و توجه خاصی رفتار نماید و بهمین سان موظف است بمنظور از بین بردن سریع‌تر بی‌اعتمادی و خرافات مزبور، به گذشته‌های معین تن دهد." ۱)

فاز اول تکامل کشورهای آزاد شده، زیر رهبری دمکرات‌های انقلابی اغلب مرحله "ترقی اجتماعی" خوانده می‌شود.

در فاز بعدی، توسعه بخش دولتی اقتصاد و نظارت بر بخش خصوصی و محدود کردن آن شتاب می‌گیرد. این حرکت هرچند خودبه‌خود یک اقدام سوسیالیستی نیست، اما گرایش در سمت اجتماعی کردن تولید و در شرایط معین در سمت سوسیالیسم است. دمکرات‌های انقلابی هنوز بر پندارهای ذهنی و ایدئولوژی خرده‌بورژوازی بی‌ثباتی که گلچینی از نظرات متفاوت و متناقض است، غلبه نکرده‌اند، اما سرمایه‌داری در همه عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک ضربه‌های عمیقی خورده و بسیاری از مواضع کلیدی را از دست داده است. این فرایند رشد غیرسرمایه‌داری است.

از آنجا که در نهایت فقط دو نوع راه رشد و دو ایدئولوژی اصلی وجود دارد، راه رشد غیرسرمایه‌داری در صورت پیشرفت و تکامل، به‌ستمگیری

سوسیالیستی می‌انجامد. مشخصه ستمگری سوسیالیستی، انتخاب آگاهانه هدف‌های رشد است.

تعیین دقیق این نقطه عطفها در روند رشد غیرسرمایه‌داری، همواره مسر نیست. مضامین لحظه‌های مختلف راه رشد اغلب درهم ادغام و یا پیش و پس می‌شوند، مرزهای قراردادی در زندگی واقعی بهم می‌ریزند و ترتیب خود را از دست می‌دهند. این طبیعت تاریخی روندهاست، اما مقوله منطقی رشد غیرسرمایه‌داری بهمان ترتیبی که توصیف شد، قابل تبیین است.

#### مدعیان و راه رشد غیرسرمایه‌داری

آنهايي که تئوری راه رشد غیرسرمایه‌داری را بد می‌فهمند و آن را بگونه‌ای سطحی، یکسویه و جامد معرفی می‌کنند، از آنهایی که از مواضع مختلف با این تئوری انقلابی می‌ستیزند، کمتر به آن لطمه نمی‌زنند. اینگونه موافقان با سوءدرک دیالکتیک راه رشد غیرسرمایه‌داری، آن را نه فقط بی‌خاصیت، بلکه به‌ضد خود بدل می‌سازند و از آنجا که به‌ظن خود این جنبه آن را مطلوب و آن جنبه را نامطلوب می‌یابند، این وجه را می‌پذیرند و آن وجه را پس می‌زنند، کلاف سردرگمی از تناقضات به‌دست و پای خود می‌پیچند. این‌سان روبرویی با یک پدیده اجتماعی - اقتصادی و یک تئوری علمی - جهانی بیش از همه معرف نگرش التقاطی و موضع طبقاتی مطرح‌کنندگان آن است. مدعیان مزبور تناقض‌هایی را که در درک آنها ریشه دارد، به‌منظیر پردازان و کارشناسان طراز نخست راه رشد غیرسرمایه‌داری نسبت می‌دهند و ادعا می‌کنند که گویا این دانشمندان دارای نظرات مخالف و ناساز با هم هستند و بهیچ‌وجه ایشان به یک جوی نمی‌رود. آنها برشالوده این پندار، پونوماریف را در برابر اولیانفسکی قرار می‌دهند، از بروتنتس و آفاناسیف و زارودوف، در مقابل چیرکین، یودین، آندریف، سالودوونیکوف، بوگوسلافسکی و لف کفسکی، مدعی‌العموم می‌تراشند، عقاید حزب کمونیست سوریه را بر فرق حزب توده ایران می‌کوبند و در ادامه این اسلوب غیرمنطقی به‌آنجا می‌رسند که پیرامون راه رشد غیر سرمایه‌داری در حزب کمونیست اتحاد شوروی یک شکاف ژرف کشف می‌کنند و انعکاس این مسایل را در مجموعه جنبش کارگری و کمونیستی جهان نشانه می‌گیرند و اعلام می‌کنند:

"این ابهامات . . . در اسناد رسمی جنبش کمونیستی وارد شده‌اند." ۱)

۱- "جنبش‌های رهایی‌بخش ملی: بررسی تاریخی - منطقی"، ص ۴۶، نوشته گروه جدا شده از سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت). این کتاب پیش از کنار رفتن گروه "گشتگر - هلیل رودی" توسط آنها مخفیانه در سازمان پخش شده بود و رهبران انشعاب نیز انتشار قریب‌الوقوع آن را در نشریه "گار" ویژه خویش (چهارشنبه ۳۰ دیماه ۱۳۶۰) وعده داده بودند.



سیمای مشخص و تا حدی جاافتاده صاحبان این آرا و برداشت‌های التقاطی را در نوشته‌های گروه کشتگر - هلیل رودی می‌توان یافت. از این ترویج در این زمینه را که روشنگر برخی سفسطه‌های متداول در باره جوانی از راه رشد غیر سرمایه‌داری است، به بررسی مشخص - و مختصر - دیدگاه این گروه محدود می‌کنیم. اساس نظرات گروه جدا شده از سازمان بر دو رکن قرار دارد:

۱- در میان دانشمندان و صاحب‌نظران مسایل کشورهای رشدیابنده و برخی از رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی بر سر مساله راه رشد غیر سرمایه‌داری اختلاف نظر جدی وجود دارد. یکی از این نظرات انقلابی و نظر دیگر "رفرمیستی" و راست روانه است.

۲- تا سال ۱۹۸۰ در باره مسایل جنبش‌های رهایی ملی معاصر در نظرات تئوریسین‌های حزب کمونیست اتحاد شوروی ابهامات و اغتشاشات جدی وجود داشته است و تنها از ۱۹۸۰ به بعد است که موفق شده اند اغتشاشات فکری خود را رفع کنند.

۳- اکثر تئوریسین‌های شوروی در حال حاضر تئوری راه رشد غیر سرمایه‌داری را رد کرده‌اند و تنها به سمتگیری سوسیالیستی با رهبری طبقه کارگر معتقد شده‌اند.

۴- در دهه ۶۰ تئوریسین‌های سرشناس راه رشد غیر سرمایه‌داری ظرفیت و امکانات بیشتری در پی‌موردن مراحل رشد غیر سرمایه‌داری برای دمکرات‌های انقلابی قایل بوده‌اند، بتدریج هر قدر که زمان بیشتر رفته است، آنها قدم به قدم در ارزیابی‌های اغراق آمیز پیرامون ظرفیت و امکانات دمکرات‌های انقلابی در پی‌موردن راه غیر سرمایه‌داری تجدید نظر کرده و واقع بین شده‌اند.

جانمایه این هر چهار مساله یکی است. ما در شرح تئوری و پراتیک راه رشد غیر سرمایه‌داری به اصل این مساله پاسخ دادیم و روشن کردیم که راه رشد غیر سرمایه‌داری شقی در برابر سمتگیری سوسیالیستی نیست، بلکه فاز مقدماتی‌تر آن است. سمتگیری سوسیالیستی، مرحله‌ای از رشد غیر سرمایه‌داری و در جوهر خود همان رشد غیر سرمایه‌داری است، اما ویژگی این مرحله "سمتگیری" آگاهانه و علمی در خلاف جهت سرمایه‌داری یعنی در سمت سوسیالیسم است. برای اینکه چنین مرحله‌ای پخته شود، اغلب یک سیر ناهموار تکاملی، سرشار از تضاد و مبارزه باید طی شود. در این سیر حزب پیشاهنگ انقلابی که سازمان سیاسی جناح چپ و طیف خلقی‌تر دمکراسی انقلابی است، همانطور که لنین گفت به مواضع سوسیالیسم علمی می‌رسد. قرار دادن راه رشد غیر سرمایه‌داری در مقابل سمتگیری سوسیالیستی، نشناختن الفبای تئوری مارکسیستی - لنینیستی راه رشد غیر سرمایه‌داری و ندیدن این پدیده بمنابه یک روند دایم‌التغییر و آبستن تحول است. به این توضیح باید اضافه کنیم، همانطور که راه رشد غیر سرمایه‌داری نافی سمتگیری سوسیالیستی نیست، نظرات برخی از پژوهندگان و تئوریسین‌های راه رشد غیر سرمایه‌داری هم برخلاف تصور نویسندگان گروه کشتگر - هلیل رودی،

در تناقض فاحش با برخی دیگر از پژوهندگان طراز نخست این تئوری قرار ندارد. وجود پاره‌ای تفاوت‌ها در آرای این دانش پژوهان - که در هر کار علمی و تحقیقی، بویژه در عرصه‌های اجتماعی نوین طبیعی است - هیچ ربطی به تقسیم‌بندی دانشمندان مزبور به دو فرآکسیون که یکی انقلابی و دیگری رفرمیست است نمی‌تواند داشته باشد. اساسی‌ترین نظریات پونوماریف بابت نتیجه‌گیری‌ها و نظریات اصولی اولیانفسکی و آندره‌یف و بروتنتس و دیگران مطابقت دارد. اولیانفسکی و آندره‌یف و بروتنتس بیشتر جنبه "تاریخی" راه رشد غیر سرمایه‌داری را مورد کنکاش و بررسی قرار می‌دهند و "پونوماریف" جنبه "منطقی" این پدیده را مطرح می‌کند. سه دانشمند نامبرده واقعیت موجود کشورهای را که در سطوح مختلف رشد و در مدارج متفاوتی از راه غیر سرمایه‌داری و حتی در پیش درآمد آن یعنی فاز ترقی اجتماعی هستند می‌کاوند و بر اساس واقعیات عینی، امکانات و چشم‌اندازهای این کشورها را می‌شناسانند "پونوماریف" اغلب رشد غیر سرمایه‌داری را از مرحله تکوینی "سمتگیری سوسیالیستی" که مرحله تثبیت شده این راه رشد است، مورد تفحص و استناد قرار می‌دهد.

نویسندگان گروه فوق هیچ برکه صریح و اظهار نظر بی‌ابهام و مستقیمی که ناظر بر رد رشد غیر سرمایه‌داری از سوی پونوماریف و دیگر دانشمندان باشد، در دست ندارند و نمی‌توانند در دست داشته باشند. آنها این فقدان فدرک را با تخیل خود جبران می‌کنند و می‌نویسند:

"پونوماریف از سال ۱۹۷۸ به این سوی از راه رشد غیر سرمایه‌داری صحبت بمیان نمی‌آورد و تنها از سمتگیری سوسیالیستی و آن هم با شرط هدایت جامعه با سوسیالیسم علمی سخن می‌راند." (۱)

مدعیان در جای دیگر برای تقویت دلیل خود، آن را تعمیم می‌دهند و می‌گویند:

"واژه راه رشد غیر سرمایه‌داری (در سالهای اخیر) از اسناد رسمی حزب کمونیست اتحاد شوروی و اکثر مباحثات آکادمیسین‌ها، تئوریسین‌ها و کنفرانس‌های علمی - تئوریک و برنامه‌های برخی از احزاب کمونیست حذف شده است." (۲)

بجای صفحات متعددی که نویسندگان مورد نظر ما برای به کرسی نشاندن استنباط خود سیاه کرده‌اند، کافی بود یک سطر، فقط یک سطر ناقابل از "آکادمیسین‌ها، تئوریسین‌ها و گزارش‌های کنفرانس‌های علمی تئوریک" در رد راه رشد غیر سرمایه‌داری ارائه می‌دادند و خودشان و خوانندگانشان را خلاص می‌کردند. چنین سطری البته وجود ندارد، اما خلاف آن چرا. بهترین نمونه آن سندی است که خود آن را به فارسی برگردانده‌اند و بعنوان یک

۱- جنبش‌های رهایی‌بخش ملی ... نوشته گروه توطئه‌گر کشتگر -

هلیل رودی، ص ۳۷.

۲- همان‌ماخذ، ص ۴۸.

مرجع معتبر، صحیح و ارزشمند به خوانندگان معرفی کرده‌اند.

سند مزبور مقاله‌ای است با عنوان فارسی "تجربه‌ستگیری سوسیالیستی: درسها و نتیجه‌گیری‌ها" نوشته فقید "کنسانتین زارودوف" که در نشریه هفتگی گروه کشتگر- هلیل‌رودی چاپ شده و در مقدمه آن خود آنها توضیح داده‌اند:

"این مقاله جمع‌بندی زارودوف از تجربه‌ستگیری سوسیالیستی در دو دهه گذشته است که با تکیه بر تجارب و ارزیابی‌های احزاب کمونیست کشورهای مختلف و بویژه کشورهای خود حوزه جنبش‌های بخش ملی انجام گرفته است."<sup>۱</sup>

آنچه در وهله اول در مقاله وزین و آموزنده "زارودوف" جلب توجه می‌کند، تضاد عجیبی است که بین محتوای آن با نظرات کشتگر- هلیل‌رودی وجود دارد. این نظرات نجسب، بصورت مقدمه‌ای به مقاله تحمیل شده است.

مقدمه‌نویسان باز هم استنباط خود را در حلق خواننده می‌ریزند که: "... در کنفرانس هاوانا، تماما" بر ضرورت رهبری طبقه کارگر برای پیروزی قطعی و نهایی انقلابات ضد امپریالیستی - دمکراتیک تاکید گذاشته شد و ..."

در حالیکه زارودوف در جمع‌بست خود که نتیجه‌گیری‌های کنفرانس هاوانا نیز در آن مستتر است، درست خلاف ادعای نویسندگان دسته جدا شده، تصریح می‌کند:

"مارکسیست - لنینیست‌ها... اعتقاد دارند که دمکرات‌های انقلابی اگر بطور استوار و پیگیر راه سوسیالیسم را دنبال کنند، به صورت نیروی تعیین کننده‌ای در کشورهای در حال توسعه باقی می‌مانند که می‌توانند ستگیری سوسیالیستی آنها را تامین کنند."<sup>۳</sup>

در سراسر مقاله زارودوف جا به جا راه رشد غیرسرمایه‌داری مورد تاکید قرار گرفته و از آن "بعنوان راه اصلی تکامل خلقهای آزاد شده"<sup>۴</sup> یاد شده است. زارودوف، با صراحت ادعای حذف عنوان راه رشد غیرسرمایه‌داری از فرهنگ جدید مارکسیستی را چنین رد می‌کند:

"احزاب مارکسیست - لنینیست پیگیرانه وظایف انتقال کشورهای رها شده به راه غیرسرمایه‌داری را با وظایف تحکیم اتحاد آنها با جهان سوسیالیستی پیوند می‌دهند."<sup>۵</sup>

و با این نتیجه‌گیری موکد، مقاله را پایان می‌دهد:

"از آنچه گفته شد روشن می‌شود که در طول سالهایی که از هنگام اعلام پذیرش راه‌رشد غیرسرمایه‌داری توسط نخستین کشورهای رها شده تاکنون سپری شده است، مسایل عبور از این راه و اشکال و روش‌های حل این مسایل در مضمون خود دگرگون شده و ابعاد نوینی یافته‌اند، در حالیکه اطمینان به صحت این شیوه‌ها افزایش یافته است."<sup>۱</sup>

مقاله زارودوف از جدیدترین پژوهش‌های مربوط به راه رشد غیرسرمایه‌داری است و "در شماره اول سال ۱۹۸۲ نشریه 'سوسیالیسم: اصول، پراتیک، چشم‌اندازها' درج شده است." <sup>۲</sup> تازگی این مقاله خود پاسخی بی‌نیاز از شرح به مدعیان است که اعلام کرده‌اند دانشمندان در سالیان اخیر از بکار بردن عنوان راه رشد غیرسرمایه‌داری پرهیز می‌کنند. بجاست که به یکی دیگر از این دانشمندان و رهبران که دیدگاه او دقیقاً "بر نقطه‌نظرهای زارودوف و خط اصلی این مقاله منطبق است، اشاره کنیم: "و.زاگلادین" در مقاله تفسیری خود در پیرامون "کنگره بیست‌وششم حزب کمونیست اتحاد شوروی و روند انقلاب جهانی"<sup>۳</sup> می‌نویسد:

"در اسناد حزب کمونیست اتحاد شوروی و جنبش کمونیستی جهانی، اهمیت عظیم پیدایش کشورهای رها شده غیر سرمایه‌داری را برگزیده‌اند، بارها خاطرنشان شده است. در واقع سخن بر سر ستگیری نوین ترقیات اجتماعی است. در دهه هفتاد گرایش به گسترش شمار کشورهای رها شده گزینش راه رشد غیر سرمایه‌داری هستند، ادامه یافت. در بیست و ششمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی به مسایل این کشورها توجه فراوانی مبذول گردید."<sup>۴</sup>

آکادمیسین میتین نیز در یکی از آخرین مقالاتش بنام "سوسیالیسم و کشورهای رشد یافته: برخی از مسایل مبارزه ایدئولوژیک"<sup>۵</sup> راه رشد غیرسرمایه‌داری را بمتابه روند گسترش یافته‌های که پلی از جهان کهن به جهان نوست توصیف می‌کند و ضمن تاکید بر "پپیچیدگی و چند بعدی بودن این روند و توجه به ویژگی‌های مشخص و خصلت‌های تکامل تاریخی هر یک از این کشورها"<sup>۶</sup> توضیح می‌دهد که در نتیجه پیشرفت رشد غیرسرمایه‌داری "جبهه‌های ملی معمولاً" به حزب پیشاهنگ رهبری کننده متکی بر اندیشه‌های سوسیالیسم علمی تغییر سازمان می‌دهند. این روند طولانی است. هرگونه

۱- نشریه هفتگی گروه کشتگر- هلیل‌رودی (چهارشنبه ۳۰ دیماه ۱۳۶۰)،

ص. ۱۴ و ۱۵.

۲- همانجا.

۳- مجله اقتصاد جهانی و مناسبات بین‌المللی، شماره ۴ (ماه مه) سال ۱۹۸۱.

۴- مقاله، نشر بین‌الملل، ص. ۲۶.

۵- مجله "مسایل فلسفی"، شماره ۸، سال ۱۹۸۱.

۶- مقاله، ص. ۵۲.

۱- نشریه هفتگی گروه کشتگر- هلیل‌رودی (چهارشنبه ۳۰ دیماه

سال ۱۳۶۰)، ص. ۱۴ و ۱۵.

۲- همانجا.

۳- همان ماخذ، همانجا.

۴- همانجا.

شتابزدگی در پیشروی و آرزوی جهش از مراحل عینی ضرور به بروز پدیده‌های منفی: تشدید نفوذ بورژوازی و حتی دور شدن پاره‌ای از کشورها از سمتگیری سوسیالیستی منجر می‌گردد.<sup>۱</sup>

هنوز می‌توان دهها نمونه و مثال دیگر ذکر کرد که اثبات کند دعوی نویسندگان گروه توطئه‌گران نه در واقعیات موجود، بلکه فقط در ذهن آنها مصداق دارد. اما ذهنی بودن ریشه برهان و برداشت آنها، به معنی بی‌خطر بودن آن در عرصه واقعیت نیست. اگر آنطور که مدعیان می‌خواهند مدلل کنند، دمکرات‌های انقلابی قادر به گزینش راه رشد غیرسرمایه‌داری نباشند، و اگر رشد غیرسرمایه‌داری به سمتگیری سوسیالیستی راه نبرد، در آن صورت سرانجام حتماً و قطعاً "طرفداران سوسیالیسم علمی باید دمکرات‌های انقلابی را به زیر بکشند و خود اهرم‌های قدرت را بدست گیرند و راه سوسیالیسم را بکشایند. این نسخه، متحدان عینی را بهم نزدیک نمی‌کند، سوءتفاهم‌ها و پیشداوری‌های دمکرات‌های انقلابی را نسبت به مارکسیست‌ها تخفیف نمی‌دهد، برعکس به سوءتفاهم‌ها دامن می‌زند، یاران را به دشمنان تبدیل می‌کند و هم‌زمان را به کمین یکدیگر می‌گمارد. این نسخه همراهی معتقدان به سوسیالیسم علمی با دمکرات‌های انقلابی را نه یک اتحاد واقعی و دیرپا که می‌تواند استراتژیک باشد، بلکه اتحادی موقتی و موضعی و تاکتیکی می‌داند که چاره‌ای جز شکستن آن نیست:

— کنار برو، وگرنه کنار گذاشته خواهی شد.

چنین است خطاب نهایی مدعیان، به متحدان عینی طبقه کارگر. اتحاد کارگران و دهقانان در پندار این آقایان فقط بشرطی حاوی آنتاگونیسم نیست که "کارگران" در مسند قدرت باشند. اگر متحدان کارگران (دهقانان) در راس قدرت قرارگیرند، باید اتحاد را شکست و آنان را بزیر کشید. و این در جوهر خود همان حرف مائوئیست‌هاست که می‌گفتند: فقط کسانی با ما متحدند که رهبری ما را بپذیرند. با بقیه حتماً فقط باید اتحاد موقتی و تاکتیکی برقرار کرد. چگونه می‌توان بر اساس چنین نسخه زهرآلودی اتحاد هر چه محکمتر دمکرات‌های انقلابی یا مارکسیست — لنینیست‌ها را که در بسیاری موارد شرط ژرفش و پیشبرد راه رشد غیرسرمایه‌داری و تحول آن به سمتگیری سوسیالیستی است، تحقق بخشید؟ تبدیل اتحادی که از لحاظ عینی استراتژیک است، به اتحادی تاکتیکی و مصلحتی، پیش از آنکه به رقیب لطمه بزند، به انقلاب ضربه می‌زند، پیش از آنکه سوسیالیسم را نزدیک کند، چشم‌انداز آن را کور می‌کند. و این همان تبدیل تئوری راه رشد غیرسرمایه‌داری به ضد آن است. این گروه با تعقیب پندارهای خود از همان مقصدی سر در می‌آورند که چپ‌روها، و چپ‌نماها و همه دشمنان طبقه کارگر در آنجا خیره زده‌اند. چپ‌روها و چپ‌نماها با رد مطلق امکان رشد غیر سرمایه‌داری به همان نتیجه‌ای می‌رسند که راهبران این گروه با پذیرش صوری و یک بعدی آن.

این هردو، با برداشتی مکانیکی از مساله هم‌مونی، با عدم درک دیالکتیک راه غیرسرمایه‌داری، با برداشت سطحی از خصلت و روح دوران، دمکرات‌های انقلابی را سرانجام از انقلاب کنار می‌گذارند.

— مرغ یک پا دارد. طبقه کارگر و فقط طبقه کارگر می‌تواند به سمت سوسیالیسم برود.

این همدلی‌ها و هم‌زمانی‌ها بروشنی این گروه توطئه‌گر را در اردوی ورشکسته و ماهیتاً "افشاشده چپ‌روها و راست‌روهای چپ‌نما قرار داده‌است.

\* \* \*

احزاب و سازمان‌های دمکرات انقلابی در سیر تکامل خود، سرانجام به جذب ایده‌های سوسیالیسم علمی و گرایش روزافزون به جهان‌بینی طبقه کارگر می‌رسند. جز این پویه دشوار، بفرنج، بردست‌انداز و چه‌بسا طولانی، دمکراسی انقلابی مفردیگری ندارد. یا سوسیالیسم یا سرمایه‌داری: یا نفی کامل هرگونه بهره‌کشی و ستم، یا در غلطیدن به نظام بهره‌کشی و ستم سرمایه‌داری. این حرف آهنگین تاریخ است. در نهایت جدا از این دو، هر راهی تخیل و گمان محض است. اما انتخاب اندیشه و راه سوسیالیسم علمی فرجام کار دمکرات‌های انقلابی است، نه آغاز آن. شکوفه‌ای است که بر درخت مبارزه آنها می‌روید و در آفتاب تجربیات انبوه‌شده و قوام‌یافته آنها میوه می‌دهد.<sup>۱</sup> اما توطئه‌گران این روند را نمی‌فهمند، مرحله آغازین را با مرحله تکامل‌یافته نهایی قاطی می‌کنند و سرانجام حزب پیشاهنگ انقلابی را که به انتخاب اندیشه و راه سوسیالیسم علمی می‌گراید، با حزب طراز نوین طبقه کارگر عوضی می‌گیرند. از این اغتشاش فکری این نتیجه بیار می‌آید که آنها "انقلاب ملی و دمکراتیک" و گزینش و پیمایش راه رشد غیرسرمایه‌داری را تنها پس از تأمین رهبری مستقیم، بلافاصله و بی‌بربرگرد طبقه کارگر دارای دورنما می‌یابند. این دریافت مخاطره‌آمیز بر درک انحرافی و از ریشه نابجا از جملات پونسوماریف استوار است که می‌گوید:

"بطور عینی در برابر کشورهای آزاد شده، راه تحکیم استقلال ملی، تحکیم مواضع ضدامپریالیستی و ترقی اجتماعی گشوده است. قابلیت نیروهای ترقیخواه در مستعمرات سابق و مجموعه جنبش انقلابی جهان برای

۱- آکادمیسین میتین در تشریح این روند حساس و بفرنج می‌نویسد: "جنبه‌های ملی معمولاً به حزب پیشاهنگ رهبری گننده، متکی به اندیشه‌های سوسیالیسم علمی تغییر سازمان می‌دهند، اما این روند طولانی است. هرگونه شتابزدگی در پیشروی و آرزوی جهش از مراحل عینی ضرور، به بروز پدیده‌های منفی: تشدید نفوذ بورژوازی و حتی دور شدن پاره‌ای از کشورها از سمتگیری سوسیالیستی منجر می‌گردد." "سه مقاله، ص. ۵۶"

استفاده از شرایط مساعد و بدینوسیله سوق بااصطلاح جهان سوم به این راه نقش قاطعی بازی می‌کند، ولی تکامل در این رهگذر فقط بر اساس تحکیم همبستگی و همکاری برادرانه نیروهای انقلابی در تمام جهان و در خود کشورهای آزاد شده و همچنین بر اساس کسب ایده‌های سوسیالیسم علمی امکانپذیر است.<sup>۱</sup>

در نقل قول پونوماریف، ابهامی نیست. کاملاً روشن است که پونوماریف "قابلیت" کسب ایده‌های سوسیالیسم علمی را در "نیروهای ترقیخواه در مستعمرات سابق" گوشزد می‌کند و "تکامل در این رهگذر" را تنها راه فرارویی جنبش‌های رهایی‌بخش ملی به رهبری دمکرات‌های انقلابی می‌شمارد. اما کشتگر- هلیل‌رودی و شرکا<sup>۲</sup> از جملات پونوماریف دریافت دیگری می‌کنند. آنها فرارویی دمکرات‌های انقلابی را به مواضع سوسیالیسم علمی هضم نمی‌کنند و همینکه صحبت از "کسب ایده‌های سوسیالیسم علمی" برای تعمیق و تکمیل جنبش‌های رهایی‌بخش و انقلاب‌های ملی و دمکراتیک معاصر پیش می‌آید، دستهای خود را بهم می‌سایند که:

— پس پونوماریف هم انصراف یا کنده‌شدن از راه رشد سرمایه‌داری را تنها با رهبری طبقه کارگر ممکن می‌داند و لاغیر...

این نحوه برداشت سطحی و انحرافی که پندارها و آموزش‌های مغشوش مدعیان بر ستون آن بالا می‌رود، نمونه‌های متعدد دارد. آنان به اسناد جنبش جهانی کمونیستی و کارگری همان تعبیر و استنباط‌هایی را تحمیل می‌کنند که در نمونه نقل قول پونوماریف دیدیم. مدعیان می‌نویسند:

"در سند گردهمایی احزاب (کمونیستی و کارگری) در ۱۹۶۰ می‌آید: احزاب کمونیست برای تکمیل پیگیرانه انقلاب دمکراتیک ضدامپریالیستی و ضدفقودالی، برای استقرار دمکراسی‌های ملی و بیخاطر بهبود اساسی شرایط زندگی خلق فعالانه تلاش می‌کنند. آنها از آن دسته از اقدامات حکومت‌های ملی که به تحکیم دستاوردها و تضعیف مواضع امپریالیستی بیانجامد، حمایت می‌کنند. در عین حال آنها سخت مخالف اعمال ضد دمکراتیک و ضد خلقی آن دسته از محافل حاکم هستند که استقلال ملی را به مخاطره می‌اندازد..."<sup>۳</sup>

مدعیان با سند فوق به شیوه چشم‌بندی و کف زنی روبرو می‌شوند و از آن معنایی مخالف نظر صادرکنندگان سند استخراج می‌کنند. آنها می‌نویسند:

"در نقل قول نخست می‌بینیم که وظیفه تکمیل پیگیر انقلاب ضدامپریالیستی، ضدفقودالی و دمکراتیک بنحو روشنی بعهدہ کمونیست‌ها قرار داده شده است."<sup>۳</sup>

سیاست "اتحاد و مبارزه" کمونیست‌ها در قبال دمکرات‌های انقلابی به قصد تازه نفس نگهداشتن و تازاندن انقلاب یک حرف است و مساله هژمونی

۱- جنبش‌های رهایی‌بخش ملی، ص ۲۹۰ و ۴۱۰.

۲- همانجا، ص ۴۱۰.

بیواسطه طبقه کارگر حرف دیگر. این دو مقوله را در عین حال که بایکدیگر پیوند دارند، نباید بطور مکانیکی با هم آمیخت و در جای هم قرار داد. در سند گردهمایی احزاب در ۱۹۶۰ "سیاست اتحاد و مبارزه" کمونیست‌ها بشباه ضامن و محرک معتبر انقلاب تشریح شده و اتفاقاً این سیاست اصولی همانطور که از متن نقل قول بر می‌آید، برای شرایطی در نظر گرفته شده که هژمونی کمونیستی وجود ندارد. چگونه می‌توان از این جملات روشن، ساده و بی‌نیاز از تفسیر، حکم ضرورت قطعی، ناگزیر و بیواسطه رهبری طبقه کارگر را بر "انقلاب‌های دمکراتیک و ضدامپریالیستی" بیرون کشید و برپایه آن مدعی شد که گویا علیرغم این سند:

"احکام اولیانیفکسی و برخی دیگر از تئورسین‌ها یا در واقع مفسران راه غیرسرمایه‌داری در دهه ۱۹۲۰ از ابهام برخوردار است، بنحوی که این جملات همواره به خواننده القا می‌کنند که وظایف مرحله دمکراتیک انقلاب ضدامپریالیستی را در عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم دمکرات‌های ملی و انقلابی کاملاً به انجام می‌رسانند."<sup>۱</sup>

آن "ابهام" که مدعیان در "احکام اولیانیفکسی و برخی دیگر از تئورسین‌ها و مفسران راه غیرسرمایه‌داری" کشف کرده‌اند، ناشی از سوء برداشت آنها از تئوری راه رشد غیرسرمایه‌داری است، و گرنه نه در اسناد جنبش جهانی کمونیستی و کارگری، نه در آثار پونوماریف و نه هیچیک از تئورسین‌های رسمی و معتبر جنبش انقلاب جهانی "انجام وظایف مرحله دمکراتیک انقلاب‌های ضدامپریالیستی در عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم" منحصر به طبقه کارگر دانسته نشده است. احزاب پیشاهنگ انقلابی که بقول پونوماریف تا حد گزینش "ایده‌های سوسیالیسم علمی" تکامل می‌یابند، قادرند سمتگیری جامعه بسوی سوسیالیسم را سامان دهند. و حزب پیشاهنگ انقلابی در روند پذیرش ایده‌های مارکسیسم-لنینیسم، هنوز سازمان سیاسی پیشرفته‌ترین حلقه و رادیکالترین و خلقی‌ترین جناح دمکراسی انقلابی است و نه حزب طراز نوین طبقه کارگر.

روند تدریجی استحاله دمکراسی انقلابی در سوسیالیسم علمی که با منطق پویه تکاملی تاریخ معاصر منطبق است، اگر چنانکه گذشت درک نشود، دعاوی کودکانه‌ای نظیر گنده‌گویی‌های جدانشدگان از سازمان طبیعی می‌نماید که:

- "ابهامات... در اسناد رسمی جنبش کمونیستی هم وارد شده‌اند."<sup>۲</sup>
- "بروتنتس نیز در کتاب مهم خود تحت عنوان انقلاب‌های رهایی‌بخش ملی اصرار، از ابهام‌گویی میری نیست."<sup>۳</sup>
- "در کتاب‌های اولیانیفکسی... به احکامی مبهم برمی‌خوریم"<sup>۴</sup>

۱- جنبش‌های رهایی‌بخش ملی، ص ۴۱۰.

۲- جنبش‌های رهایی‌بخش ملی، (نوشته جدانشدگان از سازمان) ص ۴۶۰.

۳- همانجا، ص ۳۹۰.

— " احکام اولیانفسکی و برخی دیگر از تئوریسین‌ها یا در واقع مفسران رشد غیرسرمایه‌داری در دهه ۱۹۷۰ از ابهام برخوردار است. " <sup>۱</sup>

اتهام " مبهم " گویی و طفره رفتن و اعراض از " مباحث " مهم، چون داغی بر پیشانی تقریباً کلیه نظریه پردازان و پژوهشگران آزموده نظیر چهره‌های شناخته شده زیر زده می‌شود:

— " اولیانفسکی، آندره‌یف، بوگوسلافسکی، سولودوونیکوف، میرسکی، کیم، گوفمن، پوتخین، تابراین، ژوگوف، اسپیدچنگو، اسکندروف، استپانوف و... " <sup>۲</sup>

آیا قابل قبولتر این نیست که این " ابهامات " و بریشانی‌ها را نه در اندیشه‌های دانشمندان کار کشته‌ای که اکثراً در کاوش و تحقیق خلاق در عرصه تئوری و پراتیک راه رشد غیرسرمایه‌داری استخوان خرد کرده‌اند و آرای آنها محصول باروری تجربه جهانی و تکامل دهنده این تئوری است، بلکه در فقر تئوریک و درک یکسویه سطحی نویسندگان تازه به دوران رسیده‌ای که یک‌شبه داعیه آموزش به جنبش جهانی کارگری و کمونیستی و جنبش‌های انقلابی را دارند و بزعم خود به رفع " ابهامات اسناد جنبش جهانی " کمر بسته‌اند، بدانیم؟ نمونه و شواهدی که بطور اختصار ذکر می‌کنیم— بمثابه مشت نمونه خروار— بر این معنی یرتو می‌اندازد.

#### بازتاب‌های سوء درک تئوری

نگرش تناقض آمیز باند کشتگر— هلیل رودی در تمام عرصه‌های مربوط به راه رشد غیرسرمایه‌داری، آنها را با کوهی از " ابهام " و ضدو نقیض‌های عبورناپذیر مواجه می‌کند. به ظن آنها نه فقط در اسناد رسمی جنبش جهانی کمونیستی " ابهام " رخنه کرده است، نه فقط راه رشد غیرسرمایه‌داری حزب توده ایران و موضع فداییان خلق ایران (اکثریت) با راه رشد مورد نظر حزب کمونیست سوریه و برخی دیگر از احزاب کمونیست جور در نمی‌آید و باصطلاح آنها " به راست می‌زنند "، نه فقط پونوماریف، اولیانفسکی رانمی‌پسندد، بلکه صفی از دانشمندان این رشته در برابر تنی چند از نام‌آوران این میدان جبهه می‌گیرند.

نویسندگان گروه جدا شده با مقایسه برخی نظرات پونوماریف با اولیانفسکی، وانمود می‌کنند که گویا دره‌ای پرنشدنی بین این دو فاصله انداخته است. آنها سخن بحق پونوماریف را در نفی اندیشه‌های " مائو "، " مارکوزه " و همچنین چپ‌روها، شورشی مبنی بر اینکه " زندگی این دعاوی اپورتونیستی را رد کرده است که گویا امروز نقش طبقه کارگر به روشنفکران، قشرهای متوسط شهری، دانشجویان یا دیگر گروه‌های اجتماعی محول گردیده

۱- جنبش‌های رهایی بخش ملی... (نوشته گروه توطئه‌گر کشتگر— هلیل رودی) ص ۴۱.  
۲- همان منبع، ص ۲۷.

است " بعنوان پاسخ به اولیانفسکی جا می‌زنند و با این شعیده‌گری، به نتیجه از پیش تعیین شده خود می‌رسند که راه رشد انقلابی تنها و تنها با رهبری طبقه کارگر قابل تصور است.

و یا ازجملات " کی. کیم " نویسنده " جهان سوسیالیسم و جنبش رهایی‌بخش ملی " ساطوری برای شقه کردن نظرات " بوگوسلافسکی " و " سولودوونیکوف " نویسندگان " تجربه تاریخی راه رشد غیرسرمایه‌داری " می‌سازند:

نظر کیم در مورد برگشت پذیری انقلاب‌های دمکراتیک ملی تحت رهبری عناصر و قشرهای غیرپرولتری صریح است:

" خصلت انقلاب‌های دمکراتیک ملی، بی‌ثباتی و برگشت‌پذیری آنهاست. اما " سولودوونیکوف " و " بوگوسلافسکی " در این مورد از خود خوشبینی نامشروطی نشان می‌دهند:

" گرایش تاریخی به سمت رشد غیر سرمایه‌داری در آسیا و آفریقا بازگشت‌ناپذیر می‌گردد و بدلیل آن تعداد کشورهایی که سمتگیری سوسیالیستی را می‌پذیرند، پیوسته افزایش می‌یابد. " <sup>۳</sup>

کشف تضاد میان این دو اظهار نظر بسیار روشن و یگانه علاوه بر سوء نیت، بی‌مایگی مغرطی را هم به نمایش می‌گذارد. در واقع نویسنده جزوه هنوز نمی‌داند که چه تمایزی میان " گرایش تاریخی " در مقیاس جهانی و گرایش‌ها و تحولات انقلاب در یک کشور خاص وجود دارد.

مدعیان درک نمی‌کنند که امکان برگشت‌پذیری راه رشد غیرسرمایه‌داری در این یا آن کشور، ناقض برگشت‌ناپذیری رشد غیرسرمایه‌داری در مقیاس جهانی نیست. بر همین پایه وقتی پونوماریف بر " شکست‌ناپذیری جنبش‌های رهایی‌بخش " <sup>۳</sup> تاکید می‌کند، این جنبش‌ها را هم در سیر نهایی و هم در مقیاس جهانی به گونه یک روند، مورد نظر قرار می‌دهد، وگرنه کیست که شکست یا احتمال شکست این یا آن جنبش رهایی‌بخش را در این یا آن سوی دنیا بطور قطع منتفی بداند؟

مصر و مالی و سومالی از مسیر ترقی اجتماعی به راه سرمایه‌داری برگشتند، اما علی‌رغم این حوادث پراکنده و این نمونه‌های قهقراپی، روند رشد غیر سرمایه‌داری در جهان کسترش و ژرفای بیشتری یافته است. به روی خلق‌های چهارمیخ شده به تخته بند عقب‌ماندگی، روزنه دیگری گشوده نیست. این است رمز رشد فزاینده جغرافیای کشورهای که راه سرمایه‌داری رشد را طرد می‌کنند.

" کی. کیم " نفی " سولودوونیکوف " نیست، اثبات آن است. آن سازگاری که مدعیان در لابلای تئوری مارکسیستی - لنینیستی راه رشد

۱- مسایل جنبش‌های رهایی‌بخش ملی... (گروه توطئه‌گر کشتگر— هلیل رودی) ص ۴۱.  
۲- همان ماخذ، ص ۴۵.  
۳- مجله " کمونیست " - شماره ۱، ژانویه ۱۹۸۵.

غیرسرمایه‌داری جستجو می‌کنند، در جمعه خود آنهاست. انعکاس این تناقض، سراسر اثر پرطول و تفصیل آنها را در می‌نوردد و از این پژوهش دست اول، کلافی پربشان پدید می‌آورد.

آنها تقریباً "در همه جا درک نادرست خود از مسایل تئوریک را به حساب اغتشاش در مواضع جنبش جهانی می‌گذارند. آنها سرسخنه تلاش دارند نشان دهند که گزینش راه رشد غیرسرمایه‌داری یکی از اشکال انجام انقلاب سوسیالیستی است و گزینش راه غیرسرمایه‌داری را با انجام انقلاب سوسیالیستی مترادف می‌گیرند و می‌نویسند:

"پیش شرط ذهنی یا سیاسی ضروری برای گذار به سوسیالیسم هژمونی طبقه کارگر است و هنگامی انقلاب رهایی‌بخش ملی در یک کشور خاص به انقلاب سوسیالیستی می‌رسد که این رهبری در جنبش انقلابی تأمین گردد. در بحثهایی که تا سال ۱۹۸۰ در میان آکادمیسین‌ها و محققان شوروی وجود داشت اغلب راه رشد غیرسرمایه‌داری که بعنوان شکلی از گذار به سوسیالیسم قلمداد می‌شد، بدون رهبری طبقه کارگر... این نظر در سال ۱۹۸۰ توسط پونوماریف تصحیح شده است"<sup>۱</sup>

در این گفتارها دروغ‌های شاخدار و خطاهای اساسی به کمک هم شتافته‌اند. نویسندگان جزوه با این کلمات و عبارات خواست‌اند این دروغ محض را به جنبش کمونیستی جهانی نسبت دهند که گویا تا سال ۱۹۸۰ معتقد بوده در یک کشور خاص ممکن است انقلاب سوسیالیستی فرا برسد، بدون اینکه رهبری طبقه کارگر در جنبش انقلابی تأمین شده باشد.

هرکس از مواضع احزاب طراز نوین طبقه کارگر و تئوریسین‌های برجسته آنان کوچکترین اطلاعی داشته باشد، می‌داند که هیچیک از آنان هرگز بر این باور نبوده‌اند که بدون رهبری طبقه کارگر می‌تواند انقلاب سوسیالیستی فرارسد. و اینکه این ایده غلط فقط در سال ۱۹۸۰ بدست پونوماریف تصحیح شده است دروغ شاخدار دیگری است که بمنظور گول‌زدن ساده‌لوحان علم شده است. رجوع به آثار اولیانفسکی، که آنها بیش از همه دشمنش می‌دانند، راهی ساده برای شناخت این فریبکاری آنان است.

تشبیهات باند کشتگر- هلیل رودی برای تحریف مواضع جنبش جهانی کمونیستی در عرصه مسایل راه رشد در طی ۲۵ سال گذشته به نتایج مضحک دیگری هم منجر می‌شود. خلاصه سناریویی که اینها از این مواضع طی سالهای ۱۹۵۵ تا ۱۹۸۰ ارائه می‌دهند، بدینگونه است که گویا:

- "از جنگ دوم جهانی تا سالهای ۱۹۵۵، ۱۹۵۶ حاکمیت سیاسی کسب شده توسط کشورهای حوزه رهایی بخش ملی توطئه امپریالیسم خوانده می‌شد"<sup>۲</sup>

این ادعا دروغ محض است. توطئه‌گران با این بیان عمیقاً در موضع ضدانقلاب و فرورکردن مزخرفات امپریالیسم و بورژوازی در مغز ساده‌لوحان

(۲۰) جنبش‌های رهایی بخش ملی... (نوشته گروه توطئه‌گر کشتگر- هلیل رودی)، ص ۲۱۰.

قرار گرفته‌اند. آیا آنها واقعا" از موضع جنبش کمونیستی در قبال جنبش رهایی بخش ملی در هندوستان، چین، کشورهای غرب و غیره بی اطلاع هستند؟

- "اعلامیه ۱۹۶۰ در واقع بیانگر غلبه مباحث ایدئولوژیکی رهبران برجسته حزب کمونیست شوروی، سولف، پونوماریف و برخی از رهبران احزاب کمونیستی مانند حزب کمونیست ویتنام در مقابل ابهام آفرینی‌ها و برخورد‌های ذهنی خروشچف در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های وی در مورد جنبش‌های رهایی بخش ملی بود"<sup>۱</sup>

این نیز دروغ محض و سراپا آلوده به مائوئیسم است. زیرا در واقع اعلامیه ۱۹۶۰، که جمعیندی مشترک جنبش کمونیستی از اساسی‌ترین مسایل عصر ما را در بر داشت، از جمله بیانگر غلبه مباحث ایدئولوژیکی رهبران برجسته همه احزاب کمونیستی و کارگری جهان در مقابل سکتاریسم و ابهام آفرینی‌ها و برخورد‌های ذهنی مائو و طرفدارانش در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های وی در مورد مهمترین و حادثترین مسایل دوران ما از جمله در مورد جنبش‌های رهایی ملی بود.

در این مبارزه همه رهبران حزب کمونیست شوروی از جمله خروشچف در موضع واحدی قرار داشتند و البته حزب کمونیست ویتنام هم خوشبختانه در زمره مخالفان موضع اصولی اکثریت عظیم احزاب برادر قرار نداشته است. این تحریف مودیانه با این هدف انجام شده است که وانمود شود گویا در سالهای ۱۹۶۰ عرصه اصلی پیکار ایدئولوژیکی که پیرامون مسایل حاد دوران ما از جمله مسایل جنبش‌های رهایی ملی جریان داشته است نه بین مارکسیسم-لنینیسم و سکتاریسم و مائوئیسم (که راه رشد غیرسرمایه‌داری را حرف پوچی می‌انگاشت و حتی توده‌ها را به قیام مسلحانه علیه دمکراسی‌های ملی و انقلابی دعوت می‌کرد) ۲، بلکه میان اتحاد سولف - پونوماریف - ویتنام از یکسو و خروشچف و... از سوی دیگر جریان داشته است. این تحریفات تنها از دهان کسانی خارج می‌شود که آخرین تلاش‌های مذبحخانه را بکار می‌برند که با به میان کشیدن خروشچف و قراردادن مصنوعی وی در برابر خط مشی عمومی جنبش کمونیستی جهانی، عرصه اصلی حادثترین نبردهای ایدئولوژیکی آن سالها را که علیه مائوئیسم جریان داشته است بسود مائوئیسم و از موضع مائوئیستی، علیه چیزی بنام "خروشچفیسم" وانمود کنند. توطئه‌گران در جای دیگر می‌گویند:

- "در کنفرانس ماه مارس ۱۹۶۷ همه سخنرانان، هنوز راه رشد غیرسرمایه‌داری را تحت رهبری دمکرات‌های انقلابی امکان‌پذیر می‌دانستند، اما تمامی شرکت کنندگان خوش بینی سابق خود را تعدیل کرده و بر مشکلات و

۱- جنبش‌های رهایی بخش ملی... (نوشته گروه توطئه‌گر کشتگر-

هلیل رودی)، ص ۲۱۰.

۲- ر. ک. به سخنرانی سولف در فوریه ۱۹۶۴، انتشارات کوشیار، ص ۵۰-۴۶.

معیارهای طرح مساله راه رشد غیر سرمایه‌داری پای فشردند" )  
 در این عبارات هم جعل واقعیات با کج‌بینی و پندارهای باطل درآمیخته  
 است. نویسنده در اینجا می‌خواهد بگوید کمونیست‌ها تا سال ۱۹۶۷ هنوز  
 خیال می‌کردند " راه رشد غیر سرمایه‌داری به رهبری دمکرات‌های انقلابی  
 حرف پوچی نیست. " نویسنده اینطور القا می‌کند که گویا بعدها کمونیست‌ها  
 این " حرف پوچ " را رها کرده‌اند و مائوئیسم را پذیرفته‌اند. و این حرف  
 چنانکه دیدیم دروغ محض است. امکان پیشبرد رشد در جهت  
 غیر سرمایه‌داری به رهبری دمکرات‌های انقلابی هر روز بیشتر اثبات می‌شود.  
 کج‌بینی نویسنده در این است که خیال می‌کند کمونیست‌ها از سال ۱۹۶۰ به  
 این سو هرچه بیشتر پیروزی بدست آورده‌اند بیشتر خوش سنی خود را  
 در مورد پیدایی امکانات نوین رشد از دست داده‌اند. نویسندگان جزوه  
 انتظار دارند که هرچه زمان می‌گذرد، کمونیست‌های جهان پیرامون ارزیابی  
 امکانات و راههای نوین رشد بیش از پیش خوش‌بینی خود را از دست بدهند.  
 خلاصه تصویری که آنان از سیر تحول فکری کمونیست‌ها در ذهن خود  
 ساخته‌اند حاکی از آن است که هرچه زمان جلو آمده ارزیابی کمونیست‌ها از  
 امکانات، چشم‌اندازها و راههای رشد و همچنین ارزیابی آنان از ظرفیت  
 نیروهای دمکراتیک و انقلابی برای بهره‌گیری از این امکانات بشود پیشرفت و  
 در جهت رهایی اجتماعی محدودتر و کمتر شده است. آنها اینطور وانمود  
 می‌کنند که قبلاً " راجع به امکان پیشرفت در مسیر غیر سرمایه‌داری ارزیابی‌های  
 اغراق‌آمیزی وجود داشت و حالا پس از بیست سال که سوسیالیسم پیروزی‌های  
 عظیمی کسب کرده است، حالا که امپریالیسم هر روز شکست‌های سخت‌تری را  
 متحمل می‌شود، امروز که توازن نیروها عمیقاً " بسود جبهه نیروهای صلح و  
 سوسیالیسم برهم خورده‌است، امروز که برتری سوسیالیسم بر سرمایه‌داری  
 بگونه‌ای روزافزون به اثبات می‌رسد، امروز که میلیاردها مردم جهان بیش از  
 پیش برتری‌های عظیم سوسیالیسم را بر سرمایه‌داری می‌بینند، و درخیزش  
 عظیم خود از آن الهام می‌گیرند و الگوهای آن را برای نوسازی زندگی خود  
 پس از کسب استقلال بیش از پیش بکار می‌بندند، امروز که سیاست تشنج‌زدایی  
 و نیروی عظیم صلح هر روز بیشتر موفق می‌شود بر خوی تجاوزگرانه امپریالیسم  
 مهارزند و صدور ضدانقلاب را با دشواری بیشتر مواجه سازد، امروز که اقتصاد  
 رشد یافته سوسیالیسم قادر گشته است تمامی نیازهای رشد کشورهای نواستقلال  
 را برآورد و آنان را از هرگونه نیاز به امپریالیسم برای تامین شرایط رشد  
 اقتصادی بی‌نیاز سازد، خوش‌بینی کمونیست‌ها کاهش یافته و بیرنگ شده‌است.  
 راست این است که فقط یاس جانگناه خرده‌بورژوازی می‌تواند محرک این فکر  
 باشد که خوش‌بینی کمونیست‌ها نسبت به امکان پیشرفت جوامع نواستقلال به  
 رهبری دمکرات‌های انقلابی در مسیر غیر سرمایه‌داری روز به روز ضعیفتر و

۱- مسایل جنبش‌های رهایی بخش ملی، ... (نوشته گروه نوطه‌گرگبستگر-  
 هلیل رودی)، ص ۲۷.

بیرنگتر شده است. درست برخلاف " حرفهای پوچ " همه مائوئیست‌ها، که امروز  
 بد مقتضای زمان به لباس‌های دیگری درمی‌آیند. تحول جهان و توان و اعتبار  
 و پیروزی‌های روزافزون سوسیالیسم، که به عینه شاهد آن هستیم، و ضعف و  
 بی‌اعتباری و شکست‌های روزافزون امپریالیسم و سرمایه‌داری، که باز هم به عینه  
 شاهد آن هستیم و دهها نمونه عینی، واقعی و روبه‌گسترش از کوشش‌های  
 دمکرات‌های انقلابی برای پیشرفت در مسیر غیر سرمایه‌داری، روز به روز ما  
 را نسبت به امکان پیشرفت بیشتر و باز هم وسیعتر در مسیر غیر سرمایه‌داری و  
 روی آوردن توده‌های وسیعتری از خلقهای تحت ستم را در این مسیر افزایش  
 داده است.